

# نجم ثاقب

پرونده‌ای در باب اندیشه‌های  
 آیت الله العظمی محقق کابلی (ره)

سخن نخست

## فقه به مثابه‌ی قانون عام در غیبت کبری‌ای دولت

حسن‌رضا خاوری  
 هزاره‌ها قوم بدون دولت اند. وجه  
 مشترک بی‌دولتی، فقه شیعه و هزاره  
 ها را به هم پیوند زده است.



در صفحه ۲

## فقیه مصلحت و مالکیت

پادشاهی بیرون نوآوری‌های فقهی آیت الله العظمی محقق کابلی  
 علی امیری  
 دیدگاه مرجع فقید، راه را هم بر مالکیت می‌گشاید، و هم  
 با وارد کردن عنصر مصلحت زمینه را برای مدیریت معقول  
 ثروت فراهم می‌کند.



در صفحه ۲

## مبانی مرجعیت محلی

محمدعلی جويا  
 مرجعیت آیت الله محقق کابلی، علاوه بر  
 الزام فقهی، واجد الزامات متعدد اجتماعی  
 نیز بود.



در صفحه ۵

## ناهم خوانی روحانیت و مدرنیته

عباس اسدیان  
 در صورتی که باورهای دینی به امری  
 خصوصی فروکاست داده شود، می‌شود از  
 امکان تفکر ورزی حتی در جوامع دینی  
 نیز سخن گفت.



در صفحه ۷

## فقه به‌مثابه‌ی قانون عام در غیبت کبرای دولت

پیشرو: حسن‌رضا خاوری

به پاس یادبود رحلت آیت الله العظمی محقق کابلی (ره) نکته‌ای در باب جایگاه فقه و قانون در پیوند با وضعیت تاریخی هزاره‌ها ارائه می‌گردد. فقه شیعه به لحاظ تاریخی اساساً فقه وضعیت مقاومت است، فقه وضعیت نداشتن دولت یا حکومتی از آن خود. طبق اصول عقیدتی، شیعه حکومت را حق امامان خویش و لذا حکومت را از آن خود می‌دانسته‌اند اما حکومت در دست مخالفان بوده است. فقه شیعه در چنین شرایطی تدوین شده و بالیدن گرفته است. مثال: یکی از معروف‌ترین متون فقهی شیعه یعنی «اللمعة الدمشقیة» از شهید اول اثری است برای اهل مقاومت (سربهداران)، قانون اساسی برای وضعیت بی‌دولتی. این نوموس مقاومت از قرن نهم تا کنون متن درسی حوزه‌های علمیه بوده، مخصوصاً با شرح شهید ثانی. تأثیر بلندمدت این اثر بر ذهنیت فقهی پس از خود آشکار است که در مجموع، نوعی ذهنیت قانون‌گرایی در وضعیت بی‌دولتی مشاهده می‌شود.

وضعیت بی‌دولتی همانا وضعیت بی‌قانونی است. فقه در این وضعیت به‌عنوان قانون عام و حاکم به حساب می‌آید، حداقل به لحاظ کارکردش. دانش فقه به تعیین و تنظیم مسئولیت‌های انسانی در قبال خود و خدا و خلق خدا می‌پردازد، آن‌هم در دو دسته‌ی کلی: ۱- عبادات، که مناسبات فرد با خدا و روابط معنوی و اخلاقی بشر را قانونمند می‌سازد. و ۲- معاملات، که مناسبات اجتماعی افراد با یکدیگر را قانونمند می‌سازد. تنظیم و توزیع مسئولیت‌های انسانی و مسئولیت‌پذیری بشر شریر، آن‌هم در غیاب دولت، دستاورد اندکی نیست. وجود فقه در غیاب دولت، بیش از آن‌که یک وجوب شرعی باشد اما یک ضرورت عقلی است که بتوان قوانین عام و مسئولیت‌های مشترک را بر پایه‌ی قواعد علمی و مطابق شرایط تجربی افراد تعیین کرد و اجتهاد از همین ضرورت عقلی برخاسته است. فقه به لحاظ فرم خود مبتنی بر ایدئولوژی قانون‌مندی و قانون‌گرایی است. قانونمندی نه تنها به نظم و انتظام اجتماع می‌انجامد بلکه باعث قوام و دوام پندار و گفتار و کردار نیک می‌شود. به نظر ابن‌سینا، قانونمندی‌سازی حیات روزمره و فعالیت‌های زندگی، سبب قوام‌بخشی به آراء فاضله در مدینه می‌گردد. در جامعه‌ی بی‌دولت، فقه از طریق قانون‌مندی‌سازی کردارهای بشری هم سامان اجتماعی و هم سامان داناوی را تحکیم و تقویم می‌بخشد. البته، بخش معاملات فقه به قانونمندی‌سازی مناسبات میان بشر با بشر می‌پردازد اما نه از نوع مناسبات سیاسی آن. چون سیاست نیز مناسبات بشر با بشر است که در ذهنیت فقهی شیعه، غایب یا محذوف مانده است. مثال: همین که مالیات‌های دولتی (برای رتق و فتق امور عامه) تا هنوز به‌عنوان بخشی از مالیات‌های دینی (برای رتق و فتق امور عامه) به حساب نمی‌آید و این به جای آن مُجراً نمی‌گردد، همانا از سیاسی‌نبودن فقه شیعه یا فقدان فقه سیاسی در شیعه نشانی می‌دهد. به نظر می‌رسد که دین و دولت در جهان تشیع تا هنوز در دو راه جداگانه گام برمی‌دارد. خلاصه، فقه شیعه نوعی فقه مردمی، مقاومتی و غیردولتی بوده و تا کنون به همین سان باقی مانده است.

از قضا هزاره‌ها نیز قوم بدون دولت اند. وجه مشترک «بی‌دولتی»، فقه شیعه و هزاره‌ها را به هم پیوند زده یا به فقه نزد هزاره‌ها، مقام و موقعیت ممتاز بخشیده است. فقه برای شیعیان به‌عنوان تأسیس قانون در وضعیت بی‌دولتی یا بی‌حکومتی (و به تبع بی‌قانونی) مطرح بوده و هزاره‌ها در قرن‌های اخیر یک قوم بدون دولت بوده‌اند که این وضعیت با امیر عبدالرحمان تشدید گردید و وی دولت و سنتی بر پایه‌ی حذف هزاره‌ها ساخت که پس از آن، هزاره‌ها به‌عنوان «رکن محذوف» دولت و مناسبات قدرت در افغانستان پی گرفته شده (ر.ک: فیض محمد کاتب هزاره؛ سراج التواریخ، ج ۴، بخش ۲، ۶۹۴؛ و علی امیری؛ احیای امر سیاسی) و تا کنون عدالت در خصوص آن اعاده نشده است. با این‌که مقاومت عدالت‌خواهی غرب‌کابل در دهه هفتاد بزرگ‌ترین کوشش هزاره‌ها برای اعاده‌ی عدالت در مناسبات قدرت بود اما سرکوب شد. دموکراسی دوره‌ی پساتالبان نیز در اعاده‌ی رکن محذوف و بازسازی مناسبات قدرت بر اساس عدالت ناکام مانده است. پس، فقه در هزاره‌ها به‌عنوان یگانه نظام قانونی مشروع برای تنظیم مناسبات عمومی و خصوصی عمل کرده و نسبت به قوانین دولتی از اعتبار بیشتری نزد مردم برخوردار بوده است.

در آغاز دهه‌ی هفتاد، هزاره‌ها دو گام بلند برداشتند: یکی حرکت به سوی دولت‌دار شدن و اشتراک در مناسبات قدرت، جهت اعاده‌ی عدالت در ساختار سیاست و خروج از وضعیت بی‌دولتی؛ و دیگر، حرکت به سوی برپا کردن امری که مربوط به وضعیت بی‌دولتی است، یعنی داشتن مرجعیتی از آن خود در فقه. حرکت دولت‌دار شدن پس زده شد؛ اما حرکت دوم موفق بود و آیت الله محقق کابلی به‌عنوان مرجع تقلید مطرح و تثبیت گردید. شکست گام اول و به تبع، تداوم بی‌دولتی بر جایگاه مرجعیت و اهمیت کارکرد آن برای تنظیم مناسبات فردی و جمعی هزاره‌ها افزود. آینده‌ی این گام دوم اکنون حداقل از دو ناحیه در پرده‌ی ابهام قرار دارد: یکی از ناحیه‌ی تغییر مناسبات هزاره‌ها با دولت که بر مناسبات هزاره‌ها و قانون اثرات جدی می‌گذارد؛ و دیگر از ناحیه‌ی خود مرجعیت، که مدعیان آن همچنان در همان حال‌وهوای قدیمی یعنی فقه به‌عنوان قانون وضعیت بی‌دولتی سیر می‌کنند و به الزامات وضع واقع جدید التفات ندارند.

«حق» در نظام‌های حقوقی سنتی و مدرن با هم تفاوت اساسی دارند. نظام حقوقی مطرح در فقه بر اساس الگوی «لطف-تکلیف» برپا و تدوین شده است. خداوند به بشریت «لطف» کرده، نبی و رسول و هدایت فرستاده و به مدد آن، رستگاری و نیک‌بختی را برای بشر ممکن ساخته است. لذا انسان در برابر لطف خداوند، مدیون و مکلف به حساب می‌آید. اطاعت از شریعت به‌عنوان کمترین حد ادای دین است. تخطی از آن نه تنها قبیح اخلاقی دارد بلکه مجازات دنیوی و اخروی نیز در پی دارد. «کفر» در واقع همین ناسپاسی در برابر لطف خدا و عدم اطاعت از احکام او است. اما نظام‌های حقوقی مدرن بر اساس الگوی مناسبات بشر با بشر طراحی و تدوین شده (که قاعده‌ی اصلی آن برابری بشر با بشر است)، نه بر اساس الگوی مناسبات بشر با خدا. خداوند «بفعل ما یشاء» و «فعال» لما یرید» است و «لا یسأل عما یفعل». اینک نظام حقوقی‌ای که مناسبات انسانی را بر اساس مدل یک‌سوی‌ی لطف-تکلیف یا نسبت خدا و بشر طراحی کند، نه منطقی است و نه در عصر حاضر جواب می‌دهد. چون وظایف دولت از باب لطف نیست که شهروندان جبراً اطاعت کنند بل حاصل توافق جمعی و اراده‌ی عمومی مردم است. توجه به تفاوت‌های ذاتی مدل‌ها، لازم و جدی است؛ زیرا کسانی در دهه‌ی هفتاد بودند که وظایف و خدمات واجب دولت را از باب لطف تلقی کرده، اطاعت از آن را واجب دانسته و مخالفان دولت را محارب خواندند، که تا کنون بر موضع باطل خویش اصرار می‌ورزند. یعنی با گذشت چندین دهه، آن‌ها هنوز درکی درست از مناسبات دین و دولت به دست نیآورده‌اند و لذا چارچوب‌های بالذات متفاوت را با هم درآمیخته و مغالطه کرده و ره باطل پیموده و می‌پیمایند. برای ایضاح قبح ذاتی و عقلی چنین دیدگاهی بایست به لوازم منطقی آن نگریست. یک لازمه این‌که آن‌ها به خداپنداری حاکمان باور دارند؛ وگرنه معنایی نداشت که وظایف دولت را از باب لطف حساب کرده و اطاعت مطلق از آن را واجب بخوانند و مخالف با آن را محارب! ایسن خداپنداری حکام در واقع اعاده یا ادامه‌ی همان سنت استبدادی است که بر سراسر تاریخ ما حاکم بوده است. در این تاریخ ناسانسی، شهریار به دلخواهش هر کاری می‌کرده و هرگز به مردم پاسخگو نبوده است. این تاریخ پایان نیافته و هنوز ذهنیت‌هایی هست که دولت‌هایی مانند دولت ربانی را فعال لما یرید و لا یسأل عما یفعل و مستحق اطاعت مطلق می‌پندارند و برای ستم‌دیدگان و قربانیان، حق اعتراض قایل نبوده و نیستند. اما آیت الله محقق کابلی از جمله‌ی شخصیت‌هایی است که در برابر چنین سنتی ایستاد و بر دینی‌سازی استبداد خط بطلان کشید.

به‌هرحال، فقه برای هزاره‌ها به‌عنوان یگانه قانون عام و مردمی در زمانه‌ی غیبت کبرای دولت عمل کرده است. به همین خاطر، تا جایی که مسأله به مناسبات دولت، ملت و قانون و فقه برمی‌گردد، قوت دولت یک چالش مهم بر سر راه فقاقت و معناداری آن در حال حاضر شمرده می‌شود. فقاقت در حال حاضر بی‌غم راه سنتی خود را می‌رود و همچنان در وادی بی‌دولتی سیر می‌کند، حتی در جایی که به حکومت رسیده است. این روند نه از روی تأمل و خودآگاهی فقاقت بلکه ناشی از عدم تأمل آن در باب تحولات دولت و سرشت امر انسانی و سیاسی می‌باشد. باری، ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. ذهنیت و تلقی مردم ما از قانون ذیل پارادایم فقهی شکل گرفته و هنوز پندار تازه‌ای از قانون برای آنان خلق نشده است. پس، فهم مردم از قانون در قانون این موضوع قرار دارد و توجه به آن ضروری است.



## فقیه مصلحت و مالکیت

یادداشتی پیرامون نوآوری‌های فقهی آیت الله العظمی محقق کابلی



پیشرو: علی امیری

آیت الله کابلی یکی از فقیهان مبتکر و نوآوری است که هنوز دیدگاه فقهی و اجتهادات متهورانه او در باب مسایل مختلف فقهی به دستی بررسی نشده است. در این یادداشت، از باب احیای ذکر اهل علم، از ابتکارات علمی و دیدگاه‌های فقهی آن مرحوم پیرامون خمس به اجمال سخن می‌گویم. قلب فقه عبادات و مناسک نیست، تبدیل کردن یک علی الاحوط به علی الاقوی یا برعکس، چندان گرهی از کار فروبسته انسان مسلمان و متشرع امروزی نمی‌گشاید؛ بلکه نقطه‌ی کانونی ابتکار و نوآوری در فقه بخش‌های مجازات و معاملات است. عیار فقاقت یک فقیه در ابتکارات علمی و فقهی او در این دو حوزه آشکار می‌شود. «باب مجازات»، فقه را با حقوق بشر پیوند می‌زند و «باب معاملات» نظر و دیدگاه فقیه را در مورد ثروت و مالکیت نشان می‌دهد. دیدگاه فقیه در مورد حقوق بشر و ثروت، و اجتهادات و فتاوی‌ای او در این دو حوزه است که می‌تواند یا زنجیری بر پای مقلدین و مؤمنین افکند و یا راهی پیش‌پای‌شان بگشاید.

آیت الله محقق در «کتاب الخمس» برخلاف نظر مشهور فقهای امامیه، خمس را امر حکومتی و متعلق به منافع همگانی و مصلحت عامه دانسته است. اینکه معظله محورهای تحقیقات فقهی خود را خمس و مسایل مالی (که شدیداً مورد ابتلای مردم است) قرار داد، خود نشان وقوف و آگاهی او به روح زمانه است. ایشان استدلال می‌آورد: مشهور است که خمس را به شش سهم تقسیم می‌کنند که سه تای آن به امام تعلق می‌گیرد و سه تای آن به ایام و مساکن و ابن السبیل؛ اما او برخلاف دیدگاه مشهور توضیح می‌دهد که این‌ها از موارد مصرف خمس است و آیه خمس درصدد سهم‌بندی و تقسیم خمس نبوده است، بلکه تنها به برخی از مصداق‌های مصرف اشاره کرده است. خمس در کلیت خود به امام المسلمین یا حکومت مشروع که خود از مصالح عالیه نوع است، تعلق می‌گیرد و مورد مصرف آن به طور کل «مصلحت امت» است. او در جایی از کتابش پس از بررسی دلایل شرعی دال بر مدعا، نوشته است: «دلیل عقلی وجود دارد که نصف خمس ملک یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان نیست، بلکه تمامی آن ملک منصب امامت است و سه صنف یادشده از موارد مصرف آن است، در نتیجه امام آنان را به اندازه نیازشان از این مال اعطا می‌کند.... یک‌پنجم کل ثروت جهان عبارت از معادن نفت و گاز و آهن و مس و روی و قلع و طلا و نقره و فیروزه و اورانیوم و اموال تجاری و سود حاصل از آن و زمین‌های حاصل‌ده و عواید آن صنایع و سود حاصل از آن و بی‌شمار امور دیگر است. چگونه ممکن است که نصف این ثروت سرشار اختصاص به یک عده اندک داشته باشد که همان فقرای بنی‌هاشم باشد. اعتبار این ثروت بیکران به عنوان ملک ایشان موافق حکمت نیست و برخلاف مصالح امت است. بنابراین، چاره‌ای جز این نیست که به این موضوع ملتزم باشیم که خمس تماماً از آن منصب امامت و امارت کسانی می‌باشد که شایسته آن است و او برای آن سه صنف بعدی به اندازه رفع حاجت و مسکنت‌شان مصرف می‌کند.» (کابلی: البیاحث الفقهی (کتاب الخمس)، ص ۳۸۳). به موجب این دیدگاه، اولاً وقتی که نصوص دلالت تام بر موضوع نداشته باشد حجیت‌شان ساقط و زمینه برای استدلال عقلی باز می‌گردد. و این چیزی است که در مکتب نجف سابقه دارد و آن حدیث‌گرایی افراطی و عمل به آحاد و اضعاف که اخیراً در میان علمای متأخر شیعی رایج شده است، در سنت نجف

که آیت الله محقق بدان تعلق داشت، جایگاهی ندارد؛ ثانیاً مصلحت عامه یکی از پیش‌فرض‌های اساسی و در واقع یکی از معیارهای صدور حکم در نظر ایشان است. انباشت بی‌موجب ثروت بدون توجیه معقول در دست طبقه خاص، خلاف مصالح عمومی است؛ و مصالح عمومی هم امر حکومتی است که امام یا حاکم مسلمین می‌تواند آن را تشخیص دهد. متأسفانه هنوز دیدگاه فقهی ایشان در مورد حکومت اسلامی تنظیم و منتشر نشده است، اما متعلق دانستن خمس به مصالح عامه، نشان آن است که اصل تأسیس حکومت هم هیچ اساسی جز مصالح عامه نیابستی داشته باشد.

دیدگاه فقهی مرحوم آیت الله کابلی در باب خمس به عنوان یکی از موضوعات مالی مهم در اسلام، نه تنها بر مصالح عمومی استوار است، تا بدین وسیله فقه او را فقه مصلحت بخوانیم، بلکه اگر لوازم منطقی این نظر را تا آخر بررسی کنیم به اصل مالکیت هم می‌رسیم. اگر یک‌پنجم ثروت جامعه باید در دست حاکم باشد، تا به مصالح عمومی مصرف کند، بدین معنا است که چهارپنجم آن باید به دست مردم باشد. دیدگاه او در مورد فیه و انتقال این برداشت را تأیید می‌کند. بر اساس یک دیدگاه مشهور، فیه و انتقال از آن امام و حاکم مسلمین است و مالکیت بر برخی از آن اموال تنها از طریق احیا ممکن است. آیت الله کابلی مسئله مالکیت را به صورت مطلق مطرح کرده و در عنوانی آورده است: «الاحیا سبب للملکة مطلقاً». این نه تنها به معنای به‌رسمیت شناختن کار به عنوان یکی از اسباب مالکیت است، که راه مالکیت بر منابع را می‌گشاید و زمینه رشد و انباشت ثروت را به سود منافع شخصی و در نهایت رفاه عمومی باز می‌کند. اگر فیه و انتقال مال امام است، اما انتقال آن به مالکیت خصوصی اشخاص منشئت منقذ نیست. انسان از رهگذر کار می‌تواند بر انفال مالکیت پیدا کند و با توسعه بخشیدن به مالکیت خود بر انباشت سرمایه و مالکیت خصوصی و در نهایت رفاه عمومی بیفزاید. در کتاب «انفال» مرحوم آیت الله کابلی فصلی را گشوده است با عنوان «لایکون الاسلام شرطاً للاحیاء». با توجه به اینکه از نظر ایشان احیاء شرط مالکیت است ولی ایمان و اسلام شرط احیا نیست، می‌توان اصل شرعی مهمی برای احترام به مالکیت و تشبثات خصوصی فراهم کرد. چنین نگاهی به ثروت و مالکیت، با توجه به شرایط کنونی که جهان اسلام به سرمایه‌گذاری خارجی و تأمین منابع و مراودات اقتصادی ضرورت مبرم دارد، می‌تواند در حکم گشایش راه باشد و نه فکندن زنجیری بر دست‌وپای مؤمنین.

بر اساس نظر قاطبه فقهای امامیه، شخص امام صاحب و مالک فیه و انتقال است و تنها از طریق احیاء (در مورد اراضی موات و بحار و اودیه و جبال) است که مالکیت آن به شخص حقیقی منتقل می‌شود. اما خود خمس به عنوان سهم امام و حکومت اسلامی، در مورد انفال و موات هم به این معنا است که آنچه اصالتاً مال امام است، آن هم مشروط به اینکه صرف مصالح عمومی شود، همان یک‌پنجم است. باقی ثروت جز مالکیت عمومی است. می‌توان این دیدگاه را این گونه ترجمه کرد که مالکیت امام بر انفال، مالکیت حکمی است. وقتی که این مالکیت از رهگذر کار و تصرف به شخص حقیقی منتقل شد، دیگر از حیطة ملکیت امام و حاکم مسلمین خارج است. روی هم‌رفته، چنان‌که به اجمال دیدیم، دیدگاه مرجع فقید، راه را هم بر مالکیت می‌گشاید و هم با وارد کردن عنصر مصلحت، زمینه را برای مدیریت معقول ثروت فراهم می‌کند. والسلام.

## نگاه کوتاه به زندگی مرجع عالیقدر

### حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی (ره)



آیت الله العظمی نوری (استاد دانشگاه)

۱. مقدمه:

عالم در معنای خاص آن، آن‌گونه که در آیات و روایات آمده، به دانشمند ربانی‌ای گفته می‌شود که پرهیزگار، دارای عزت نفس و تقوا است و در اعمال، رفتار و گفتارش فقط خدا را در نظر می‌گیرد. چنانچه که خداوند در قرآن کریم، ویژگی برجسته عالمان را ترس از خداوند عنوان می‌فرماید: «انما یخشى الله من عباده العلماء» ۱ که ذیل همین آیه از امام صادق (ع) نقل شده: «عالم کسی است که اعمال او گفتارش را تصدیق کند و کسی که رفتار او گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست» ۲ بدون شک حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی (ره) (۱۳۰۷-۱۳۹۸) مصداق عینی همین آیه و همین روایت است. زندگی پر بار این عالم فرزانه بیانگر این است که معظم له همان گونه که شب و روز برای آموختن، فراگرفتن، آموزش دادن، تحقیق، نوشتن و پرورش شاگردان تلاش می‌کردند، تجمیع، عبادت، تزکیه نفس و خوف الهی در زندگی برای او یک اصل بود. از این رو، خوانش زندگی علمی و اخلاقی این عالم متقی برای علاقه‌مندان ایشان یک امر ضروری و مهم قلمداد می‌شود. این نوشتار سعی می‌کند یک نگاه کوتاه و اجمالی به برخی از نقاط عطف زندگی معظم له داشته باشد.

#### ۲. دوران کودکی و آغاز تحصیلات:

حضرت آیت الله العظمی محقق (ره) به تاریخ ۱۳۰۸/۳/۸ در ولسوالی ترکمن از توابع ولایت پروان در یک خانواده متدین و مؤمن دیده به جهان گشود. معظم له در هفت سالگی آموختن فارسی و قرآن را نزد برادرش نوراحمد آغاز نمودند. سپس نزد روحانیون محل رفته و به فراگیری عقاید، احکام شرعی و علوم متداول حوزه پرداختند. از آنجایی که معظم له علاقه‌ای شدید به آموزش علوم اسلامی داشتند و از سوی دیگر مراکز آموزشی محل نتوانست روح علم‌دوست ایشان را اکتفا کند، لذا معظم له به ناچار رهسپار کابل شدند که سرانجام کابل هم نتوانست به تشنگی او نقطه پایان گذارد و این بار اما نجف، این پایگاه علوم آل محمد (ص) بود که معظم له را سیراب کرد.

#### ۳. تحصیلات و هجرت در نجف:

معظم له در سال ۱۳۳۲ برای ادامه تحصیل به عراق مهاجرت کردند. تلاش، کوشش، استعداد، پشتکار و تقوای ایشان موجب گردید که ایشان در مدت کوتاهی دروس عالی سطح را به سرعت به اتمام برسانند و گام‌های ترقی و پیشرفت را یکی پس از دیگری سپری نمایند. حضرات آیات سید عبدالعلی سبزواری، شیخ کاظم تبریزی، سید عبدالحسین رشتی، شیخ محمدتقی آل رازی، شیخ صدرا، شیخ مجتبی، شیخ عباس قوچانی و امام خمینی از علمایی بودند که معظم له در دروس سطح از محضر آنان تلمذ کرده‌اند. حضرات آیات عظام حکیم (ره)، حامی، خوبی (ره) و حضرت آیت الله شیخ حسین حلی از علمایی بودند که معظم له در دروس خارج فقه و اصول از محضر آنان کسب فیض نموده‌اند. ۳ ایشان همچنان که در درس‌های خارج آیات عظام شرکت می‌کردند، لحظه‌ای از تدریس، تحقیق و تزکیه غفلت نکرده‌اند. کتاب‌های شرح لمعه، قوانین، رسایل، مکاسب و کفایه را در همین دوره برای طلاب علوم دینی تدریس کرده‌اند. شوق و علاقه‌ی ایشان به درس و بحث چنان بوده که گفته شده: معظم له در مدت ۱۷ سالی که در درس خارج شرکت کرده‌اند فقط دو روز در درس‌ها حضور نداشته‌اند، ۴ و دیگر هیچ‌گاه غیبت نداشته‌اند. سرانجام همین تلاش‌های شبانه‌روزی بود که معظم له بعد از ۲۰ سال حضور در نجف، موفق به اخذ جواز افتا از محضر حضرت آیت الله العظمی خوبی گردیدند. ۵

#### ۴. بازگشت به وطن:

معظم له بعد از سال‌ها تلاش و کوشش با کوله‌باری از اندوخته‌های علمی بعد از ۲۰ سال آوارگی و هجرت در تاریخ ۱۳۵۱/۱۲/۲۲ با دست پر به وطن بازگشتند، یک بازگشت شکوهمند، که افق‌های جدیدی از اعتماد به نفس، خودباوری و عظمت را در میان مردم پدید آورده بود. مردم در همان بدو ورود، چنان استقبال پرشوری از ایشان به عمل آوردند که در افغانستان بی‌سابقه بود. (آن روز ۱۵۰ متر به استقبال ایشان شتافته بودند که واقعا بی‌سابقه بوده است) ایشان به محض ورود به کابل، فعالیت‌های خویش را در محورهای تدریس، تحقیق، تبلیغ و ایجاد مراکز آموزشی فرهنگی آغاز نمودند. این حضور چنان مبارک بود که در مدت بسیار کوتاه حضور ایشان در کابل، مردم جان و روح تازه‌ای می‌گیرند و با محوریت معظم له حلقه‌های فرهنگی و هویتی به وجود می‌آید اما دیری نپایید که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ رخ داد. این کودتا صحنه را برای علما غیرقابل تحمل ساخت. تا اینکه سرانجام معظم له بعد از هفت سال فعالیت‌های علمی، تدریسی و تربیتی در کابل، مجبور به ترک مجدد وطن گردید ولی این بار حوزه علمیه قم مفتخر به حضور ایشان می‌گردد، انتخابی که فوق العاده مهم و سرنوشت‌ساز بوده است.

#### ۵. قم و مرجعیت معظم له:

معظم له به محض ورود به قم، فعالیت‌های علمی، تحقیقاتی و تربیت شاگردان را آغاز می‌نمایند. در این مدت بطور جدی و مستمر به تدریس و تحقیق و تربیت شاگرد اقدام می‌کنند. در این میان، ایشان یک بار در سال ۱۳۷۱ به مدت یک سال باز



جزء کسانی بوده‌اند که بیشتر متمایل به جریان رادیکال اسلام سیاسی بوده است. به صورت جدی زمانی اقدام به فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی کردند که عضویت پاسداران جهاد اسلامی را پذیرفتند اما با شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی افغانستان، معظم له نیز فعالیت سیاسی خود را در قالب حزب وحدت اسلامی پی گرفتند. و همگام با موج خروشان ملت در جهت تحکیم وحدت تلاش‌های زیاد کردند، و برای تقویت و تحکیم این حزب از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نکردند. این زمانی بود که حزب نیز به ایشان نیاز داشت. در همین راستا، ایشان در سال ۱۳۷۱ از سوی حزب وحدت اسلامی افغانستان به عنوان دبیر شورای عالی نظارت این حزب انتخاب شد. ایشان چون حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری شهید مزاری را تنها حزب سیاسی می‌دانستند که در راستای منافع مردم گام برمی‌داشت، لذا هر نوع حرکت در جهت خلاف آن را تحریم کردند. ۸ بعد از شکل‌گیری دولت برآمده از قانون اساسی ۱۳۸۲ هرچند که ایشان بیشتر مصروف فعالیت‌های علمی و تدریس بودند اما نسبت به مسایل سیاسی بی‌توجه نبودند. پیام‌ها و توصیه‌هایی که ایشان در مناسبت‌های گوناگون صادر کرده‌اند حاوی پیام‌های سیاسی است و نکات ارزنده‌ای دارد. ایشان در مناسبت‌های متفاوت به مردم سفارش کرده‌اند که نسبت به سرنوشت خودشان حساس باشند؛ در انتخابات شرکت کنند؛ رأی‌شان را هدر ندهند؛ در انتخاب دقت کنند؛ در تأمین امنیت کوشا باشند و ده‌ها توصیه و پیام که بعضاً کاملاً بعد سیاسی دارد. به طور نمونه به موارد زیر توجه نمایید:

#### ۶. آثار علمی و فقهی معظم له:

در این متن کوتاه مجال برای واکاوی اندیشه‌های علمی و فقهی ایشان نیست. این‌جا فقط به ذکر آثار بسنده می‌کنیم و به صورت فشرده و با چشم‌پوشی از تقریرات درسی ایشان که شاگردان معظم له نوشته‌اند می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد: تحریر العروه الوثقی، کتاب الخمس، کتاب مباحث الفقیه دوره سه جلدی، وظیفه القضاة، استفتائات جدید، مناسک حج و نصایح اخلاقی از مهمترین آثار ایشان می‌باشد.

#### ۷. فعالیت‌های سیاسی معظم له:

سیاست وادی خطرناکی است. خیلی‌ها در این وادی باختند. در این میان تنها کسانی می‌توانند از هفت‌خوان سیاست موفق برآیند که بر نفس‌شان مسلط بوده‌اند و با ایمان خالص در راه انجام مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و برای خدمت به مردم حرکت کرده‌اند و در این گونه فعالیت‌ها فقط خدا و مردم را شاخص قرار داده‌اند. نمونه عینی این گونه افراد در افغانستان شهید مزاری (ره) و حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی (ره) اند. خدمت به مردم و ارابه خدمات شایسته به مردم از مواردی است که معظم له در رأس اهداف فعالیت‌های سیاسی خود قرار داده بودند. ایشان زمانی وارد فضای سیاسی افغانستان شدند که افغانستان شاهد گرایش‌های فکری، سیاسی و اجتماعی خاصی بوده است. در این میان، ایشان

مشکلات مردم بگشاید. به همین خاطر، دفاتر ایشان در گوشه گوشه جهان به روی مردم باز و مردم بسیاری از مشکلات خود را از طریق دفتر حل‌وفصل می‌کرد. از حل اختلافات خانوادگی گرفته تا مسایل مربوط به تعلیم و تربیت. یکی از مواردی که به خوبی نشان می‌دهد که معظم له تا چه حد به مردم ارادت داشته‌اند، صدور پیام‌ها و اطلاعیه‌هایی است که در مناسبت‌های مختلف در حمایت از مردم صادر کرده‌اند. به عنوان نمونه، ایشان می‌فرمایند: «خدمت به مردم و حل مشکلات آنان عبادت الهی است.» ۱۰

#### ۹. مرجعیت و وحدت مسلمین:

ایشان یکی از مراجع معظمی بوده‌اند که همواره به مصلحت مردم اندیشیده‌اند و به تبع آن از هر گونه ایسده و عملی که به وحدت مردم و جامعه مسلمانان کمک می‌کرد استقبال می‌کردند و در راستای تقویت این وحدت خواهی از هیچ گونه تلاش دریغ نمی‌کردند. ایشان در مناسبت‌های مختلف که پیام‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی صادر کرده‌اند، به این امر مهم اشاره کرده‌اند. چنانچه در پیام دوم اسد ۱۳۹۵ به این امر مهم اشاره کرده‌اند: «از ملت سوگواری می‌خواهم که در همه حال وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کنند؛ زیرا تفرقه ره‌آوردی جز نکتیت ندارد.» ایشان این وحدت‌خواهی را نه فقط میان شیعیان بلکه برای تمام مردم و تمام مسلمانان یک امر حیاتی قلمداد می‌کنند و هرگونه تفرقه‌افکنی را مردود اعلام می‌نمایند؛ چنانچه در پیام فوق اظهار داشته‌اند: «ملت عزیز افغانستان ام از شیعه و سنی، مسلمان و غیرمسلمان به یاد داشته باشیم که همه متعلق به سرزمین واحد به نام افغانستان هستیم؛ پس برای عزت و سربلندی این سرزمین بیش از پیش هوشیار باشیم و به جای تخریب در آبادانی آن بکوشیم.» ۱۱ ایشان مردم را از حرکات و مسایلی که وحدت مردم را در این کشور و سایر بلاد اسلامی به خطر می‌اندازد برحذر داشته و از دامن‌زدن به مسایل تفرقه‌افکن به شدت نهی فرموده‌اند. ایشان در پیامی به مبلغین اظهار می‌دارند: «مبلغین عزیز باید توجه داشته باشند که مکتب امام حسین (ع) مکتب دوستی و برادری است. بنابراین، مطرح‌کردن مباحث تفرقه‌برانگیز، توهین به عقاید برادران مسلمان حرام و از انکر منکرات است. مبادا با مطرح کردن مسایل اختلافی قدمی در راه تفرقه جامعه اسلامی بردارید.» ۱۲ در همین راستا، ایشان همچنین حرکت دادن دسته‌جات سینه‌زنی در شب‌ها، بستن راه‌ها، بلندنمودن صدای بلندگو در خارج از مسجد و هر نوع مزاحمت و اذیت و آزار همسایگان را نهی فرموده‌اند. ۱۳ همچنان، معظم له طی بیانیه‌ای رسمی براثت خود را از شبکه‌ی جهانی اهل بیت اعلام فرمودند و اظهار داشتند که: «جهان اسلام امروزه بیش از هر زمان دیگر به همدلی و وحدت نیاز دارند تا تفرقه‌افکنی و اختلاف.»

#### ۱۰. خدمات علمی و فرهنگی:

ایشان علاوه بر الگوهای اخلاقی و عملی در کنار تدریس، تألیف، تحقیق، و تربیت شاگردان توانمند بی‌شمار در راه‌اندازی و تأسیس مراکز متعدد دینی، فرهنگی، تحقیقاتی، مساجد بی‌شمار همت گماشت و خدمات شایسته‌ی زیادی در این خصوص انجام داده‌اند؛ از جمله می‌توان به تأسیس مراکز و نهادهای زیر اشاره کرد:

تأسیس مدارس مثل مدرسه جامعه الاسلام، مدرسه خاتم انبیاء، مدرسه امام علی (ع)، مسجد جامع و مصلی بزرگ هرات، مصلی اباصالح المهدی (ع)، مسجد و مدرسه امام زمان (ع)، حوزه علمیه الزهرا (س)، مدرسه جامعه الاسلام شماره ۲. در کنار تأسیس نهادهای علمی و تأمین مخارج و هزینه‌های آن می‌توان از دفاتری نام برد که به امر معظم له برای ارائه خدمات به مردم مؤمن ایجاد شده بود. مثل دفتر نروژ، بعثه مکه، دفتر مشهد، دفتر تهران، دفتر اصفهان، دفتر شیراز، دفتر کابل، دفتر بامیان، دفتر هرات، دفتر مزار، دفتر دایکندی، دفتر کویت، دفتر نجف و دفتر قم. ۱۴ علاوه بر موارد فوق، خدمات دیگری را می‌توان نام برد که ذکر آن خارج از توان این نوشتار است.

#### منابع:

۱. قرآن کریم: فاطر/ ۲۸
۲. کلینی، اصول کافی، ج ۱
۳. <https://mohaheq.org/fa>
۴. سایت آفتاب
۵. بی‌بی‌سی، استاد علی امیری
۶. حکیمی، سید عباس، در دیار هجرت، قم، معصومی، ۱۳۸۲، ص ۸۶
۷. مرتضوی، سید رحمت الله، سخنرانی ۱۳۸۵/۵/۲۷ در دفتر معظم له
۸. سایت معظم له
۹. پیام معظم له ۱۴/۱۱/۱۳۹۲
۱۰. پیام معظم له ۳/۳/۱۳۹۶
۱۱. پیام معظم له به مناسبت دوم اسد ۱۳۹۵
۱۲. پیام معظم له به مناسبت عاشورای ۱۴۳۶
۱۳. همان
۱۴. سایت معظم له

## گزیده‌ای از اندیشه‌های فقهی

## آیت الله العظمی محقق کابلی (ره)



آیت الله محمد عمران حلیمی (دکترای اندیشه اجتماعی معاصر)

مقدمه

آن‌چه زندگی و شیوه‌ی زیست انسان را از دیگر موجودات زنده متمایز می‌کند، قوانین و مقررات حقوقی و اخلاقی حاکم بر زندگی این موجودی پیچیده و پر رمز و راز است. برخلاف دیگر جانوران، روابط و مناسبات هم‌پارانه و شیوه‌ی تعامل میان اعضای جامعه‌ی انسانی، به وسیله‌ی قوانین و مقرراتی معین می‌گردد که به دست خودش ساخته و پرداخته شده است. منتها منابع استخراج و استنباط این قواعد و مقررات تنظیم‌کننده و سامان بخش، از جامعه‌ای به جامعه‌ی فرق می‌کند. بعضی جوامع انسانی، با ارجاع به عقل و تجربه‌ی زیسته‌ی عقل، به استکشاف و استخراج این قواعد و مقررات می‌پردازند و بدین طریق، روابط و مناسبات میان اعضا را تنظیم می‌کنند. علمی که استخراج و تفسیر چنین قوانین و مقرراتی را بر عهده دارد، علم حقوق نامیده می‌شود. اما در جوامع اسلامی، با توجه به حضور نیرومند فرهنگ و باورهای دینی، استنباط و استخراج قواعد و مقررات ناظر به روابط و شیوه‌ی تعامل میان اعضا، با تکیه به آموزه‌های دینی و وحیانی، صورت می‌گیرد و علم متولی این کار را اصطلاحاً، «علم فقه» نام گذاشته‌اند.

کسانی که در این حوزه به مطالعه و تحقیق می‌پردازند و به مرحله‌ای از دانش و توانمندی علمی دست می‌یابند که قواعد و قوانین ناظر بر رفتار و عمل‌کرد فردی و اجتماعی متدینین را از متون و منابع دینی، استنباط و استخراج می‌کنند، فقیه یا مجتهد نامیده می‌شوند. بنابراین مجتهد کسی است که به استنباط و استخراج احکام و دستورات شرعی از متون و منابع دینی می‌پردازد. این احکام و دستورات، چگونگی عملکرد و شیوه‌ی تعامل انسان مسلمان را در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، با دیگر اعضا و گروه‌های اجتماعی، نظام سیاسی، جریان‌های فکری و فرهنگی و حتی افراد و جوامع دیگر مشخص می‌کند.

مجتهدان مسلمان بر اساس اختلاف در مبانی کلامی‌شان به دسته‌ها و گروه‌ها بزرگی منشعب می‌شوند. یک دسته‌ی بزرگ از فقهای مسلمان، مجتهدین شیعه است. این گروه نیز بر اساس اختلاف در رویکردها، مبانی اصولی، مبانی رجالی و حدیثی، به دسته‌ها و طیف‌هایی قابل تقسیم است. بر این اساس، فقهای معاصر شیعه را می‌توان با توجه به گرایش‌هاشان به دو طیف فقهای با گرایش فقه نظام‌ساز و فقهای با گرایش فقه فردمحور تقسیم کرد. فقهای دسته‌ی نخست به احکام اجتماعی اسلام نگاه نظام‌ساز داشته و در صدد تفسیر نصوص دینی با این رویکرداند. سعی این دسته این است که هر آنچه به گونه‌ای مربوط به احکام اجتماعی است را در قالب دولت مشروع تجزیه و تحلیل نمایند و دولت را مستحق بسیاری از امتیازات بدانند. در این مجموعه می‌توان از کسانی چون آیت الله بروجردی، امام خمینی، شهید صدر و آیت الله منتظری نام برد. اما با صرف‌نظر از این دسته‌ی کوچک، اکثریت فقهای شیعه در جبهه‌ای دیده می‌شود که به احکام شریعت نگاه فردمحور دارند. آنان احکام شریعت را ناظر به بیان تکالیف و حلال و حرام افراد دانسته و درصدد تفسیر شریعت با این نگاه هستند. در نگرش این دسته، جامعه ترکیبی از افراد شمرده می‌شود و هیچ‌گونه شخصیت و هویت مستقلی برای آن متصور نیست. بدین ترتیب، هیچ‌گونه حکم ویژه و اختصاصی نیز بر آن بار نخواهد شد و عین همان احکام و دستوراتی بر آن مرتب می‌گردد که بر فرد و رفتار او حاکم است. مرحوم آیت الله محقق کابلی «ره» را می‌توان در عداد و زمره این دسته از فقها به حساب آورد. البته باید دانست که این دسته از فقها اگرچه نگاه فردمحورانه به احکام شریعت دارند، اما در اجتهاد و استنباط خود، همواره در جهت حل مسایلی و مشکلات جامعه‌ی اسلامی تلاش کرده‌اند. در مسایلی شرعی آیت الله محقق نیز این گونه از مسایلی کم نیست. بررسی نوآوری‌های آیت الله محقق خود مجال دیگری می‌طلبد که باید شاگردان ایشان به آن بپردازند، اما آنچه از مسایلی کارآمد در فتاوی‌ای ایشان به چشم می‌خورد می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱. خمس جواهر دریایی

در فقه شیعه یکی از موضوعات و مصادیق تعلق خمس گوهرهای به‌دست‌آمده از دل دریاست. در حدود و شرایط تعلق خمس به این نوع از گوهرها، میان فقهای شیعه اختلاف فراوان وجود دارد، مجموع دیدگاه‌ها به پنج نظریه می‌رسد که تفصیل آن در این‌جا ضرورت ندارد. آیت الله محقق کابلی «ره» بر این باور است که خمس به تمام انواع گوهرهای دل دریا تعلق می‌گیرد، چه با غواصی به دست آید یا ابزارهای دیگر، به خودی خود به دست آید یا با زحمت و تلاش، از جنس لؤلؤ و مرجان باشد یا شیء دیگری. حضرت آیت الله محقق کابلی، این نظریه را به



این دیدگاه می‌تواند فقیه جامع الشرایط را در مصرف خمس ميسوسو الید قرار دهد: زیرا اولاً؛ موجب می‌شود که او تمام خمس را از دیگران اخذ کند. ثانیاً در مصرف آن مقید به تقسیم آن به سادات و غیرسادات نخواهد بود. به عبارت دیگر، این نظریه به مرجع تقلید امکان می‌دهد که طبق تشخیص و صواب‌دید خود، خمس را در هر امری از امور مربوط به مصالح علیای مسلمین مصرف کند، چون اموال منصب امامت در زمان غیبت امام در اختیار نائب عام او قرار دارد. همچنین این نظریه، مجتهد و در حقیقت حوزه‌های علمیه را از وابستگی به حکومت و دیگر منابع قدرت و ثروت مصون نگه‌داشته و باعث اقتدار آن می‌گردد.

۲. مالکیت خمس

یکی از مباحث بنیادی و پرچالش در فقه اجتماعی شیعه، بحث مالکیت «خمس» است. فقهای شیعه بر سر این مسئله، اختلاف‌نظر جدی دارند. گروهی از فقها که عنوان مشهور را در پیشوند خود دارد، نصف این سرمایه‌ی عظیم را ملک سادات و نصف دیگر را ملک شخص امام می‌دانند؛ اما جمع دیگر از این فقها، مانند آیت الله منتظری، آیت الله سعید محمود هاشمی شاهرودی و آیت الله محقق کابلی «ره» تمام خمس را ملک «منصب» امامت دانسته و اصناف سه‌گانه‌ی سادات (سادات فقیر، ایتام و راه‌مانده) را جزء موارد مصرف خمس به حساب آورده‌اند. این گروه افزون بر روایات دال بر تعلق داشتن خمس به «منصب امامت»، برای اثبات نظریه‌ی خود به یک دلیل عقلی تمسک کرده‌اند: خمس در حقیقت یک پنجم ثروت جهان را تشکیل می‌دهد و نمی‌توان پذیرفت یک پنجم ثروت جهان در اختیار عده‌ای اندکی یعنی فقرای بنی‌هاشم باشد، چرا که چنین چیزی با حکمت و عدالت سازگار نیست و بر خلاف مصلحت امت اسلامی است؛ از این‌رو باید پذیرفت که تمام خمس، ملک منصب امامت است؛ اما لازم است نیازهای سادات نیازمند نیز از این طریق تأمین گردد.

این دیدگاه فقهی، آثار و پیامدهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فراوانی می‌تواند به دنبال داشته باشد: اول این‌که از انباشت و انحصار ثروت مفت و بادآورده در دست عده‌ای اندک و محرومیت یک اکثریت مطلق جلوگیری می‌کند. ثروتی که اگر یکسره در اختیار و انحصار آن عده‌ای خاص قرار گیرد، نتیجه و براین‌د آن تشکیل یک جامعه‌ی طبقاتی در دل فرهنگی خواهد بود که شعارش عدالت و مبارزه با ظلم و تبعیض است. مضاف بر

۳. شرط نبودن وحدت افق

در مورد رؤیت هلال این‌که آیا وحدت افق دو شهر در رؤیت هلال شرط است یا وحدت آن لازم نیست؟ میان فقهای شیعه اختلاف نظر است. مشهور فقهای شیعی، در این مسئله وحدت افق را شرط می‌دانند. اما در برابر جمعی دیگر از فقهای شیعی این نظر را مردود و فاقد دلیل و مبنای محکم می‌دانند. نتیجه این اختلاف، در رؤیت هلال ماه رمضان و شوال و نیز هلال ذی حجه خود را نشان می‌دهد. طبق نظریه‌ی اول، در صورت اختلاف افق دو شهر، رؤیت هلال در شهری، نمی‌تواند دلیل بر این شود که اول در شهر دیگر نیز اول ماه است؛ در نتیجه، شهرهای مختلف الافق، باید طبق افق خود عمل کنند. آیت الله محقق کابلی به تبع از استادش آیت الله خوئی، طرفدار نظریه‌ی دوم است؛ یعنی شرط وحدت افق را لازم نمی‌دانند. بر همین اساس طبق دیدگاه ایشان اگر در ایران یا عربستان، هلال ماه با چشم عادی رؤیت شود، مقلدان در تمام جاهایی که شب و روز آنها یکی است می‌توانند طبق آن عمل کنند. یعنی اگر ماه رمضان است می‌توانند با رؤیت هلال افطار کرده و اگر ذی الحجه است، بر اساس همین رؤیت، اعمال و مناسک حج را به جای آورند.

۴. جبران کاهش ارزش پول

یکی از مباحث بسیار مهم، جدی و کاربردی فقه، در شرایط

امروزی، بحث جبران یا عدم جبران کاهش ارزش پول است. می‌دانیم که در شرایط کنونی، پول‌های رایج کشورها، روز به روز ارزش خود را از دست می‌دهد. این تنزل ارزش گاه، به حدی و تند تکان‌دهنده است که یک‌دوم و گاه حتی دوسوم ارزش پول، در مدتی کوتاه از دست می‌رود. مسئله‌ی کاهش ارزش پول، طبعاً موجب طرح این مسئله در فقه مطرح شده است که این کاهش ارزش در پول، به لحاظ شرعی چه حکمی دارد؟ اساس طرح این بحث در واقع به مسئله ماهیت پول برمی‌گردد و این‌که آیا پول به لحاظ ماهیت از اشیای مثلی به حساب می‌آید یا قیمی؟ اگر پول از اشیای مثلی به حساب آید، شخصی که پول را دریافت می‌کند، ضامن مبلغ اسمی پول خواهد بود. اما اگر پول را اشیای قیمی بدانیم، فرد دریافت‌کننده پول ضامن ارزش پول خواهد بود. دو دیدگاه عمده در خصوص این مسأله وجود دارد. دیدگاه عدم ضمان کاهش ارزش پول که از نظریه‌ی مثلی بودن پول نشأت می‌گیرد و دیگری دیدگاه ضمان کاهش ارزش پول، که نظریه‌ی از قیمی بودن آن نشأت می‌گیرد. آیت الله محقق جزء قایلان به جبران کاهش ارزش پول است. طبق این دیدگاه نتایج زیر بر آن مترتب می‌گردد:

الف) جبران کاهش ارزش بدهی؛ اگر شخص مبلغی را از فرد دیگر، بانک یا نهادی دیگر - مثلاً شرکت - قرض بگیرد، و به عنوان مثال ارزش آن برابر با یک مثقال طلا باشد، در صورتی که در زمان پرداخت، ارزش آن کاهش پیدا کرده، فی‌المثل به نصف یک مثقال طلا رسیده باشد، در آن صورت، لازم خواهد بود شخص بدهکار، دو برابر مبلغی را بپردازد که در زمان دریافت وام، اخذ کرده بود.

ب) رهن منزل؛ اگر شخص مبلغی را به عنوان قرض الحسنه، به صاحب منزل بدهد که امروزه از آن به عنوان رهن یاد می‌شود، چنانچه هنگام بازپرداخت ارزش آن کاهش یافته باشد، صاحب منزل، بایستی به مقداری که ارزش آن پول کاهش پیدا کرده است را جبران کند و الا، ذمه او بری نخواهد شد. البته در یک صورت می‌توان شخص صاحب منزل را بری‌الذمه دانست و آن این‌که در ضمن عقد شرط کرده باشند که در زمان پایان قرار داد، همان مبلغ اسمی بازپرداخت گردد.

ج) خمس اموال؛ افزایش قیمت اموال غیر مورد نیاز و تجاری متعلق خمس است، طبق دیدگاه جبران کاهش ارزش پول (نظریه‌ی فقهی آیت الله محقق کابلی) اگر افزایش قیمت ناشی از تورم باشد، چنین افزایشی، متعلق خمس نخواهد بود. همچنین اگر شخص، مبلغی پول را - که خمس آن را پرداخته است - از سال‌های گذشته ذخیره کرده باشد، در صورتی که در اثر تورم ارزش آن پول کاهش یابد، می‌تواند به هر میزان از ارزش پول که در طول سال خمسی کاهش یافته است راه، از درآمد جدید جبران کند و خمس آن را نپردازد. قابل یادآوری است که طبق دیدگاه قیمی بودن پول، همان‌گونه که کاهش ارزش پول موجب ضمان است، افزایش ارزش آن نیز موجب ضمان است؛ به این معنا که اگر شخص پولی را از منبعی قرض بگیرد که ارزش آن عادتاً کاهش دارد، اما به هر دلیلی ارزش آن افزایش یابد، شخص صرفاً بدهکار به مقدار ارزش آن است.

۵. مالکیت انفال

انفال اموال، ثروت‌ها و سرزمین‌های بدون مالک است که خداوند اختیار آن را در دست خدا و پیامبر قرار داده است(انفال: ۱) تا در جهت تأمین نیازهای نیازمندان و برقراری عدالت اجتماعی و تأمین رفاه همگانی، به کار گرفته شود. (حشر: ۷) در فقه شیعه درباره انفال، بحث‌های مفصل و ميسوسوولی صورت گرفته است. یکی از مباحث اجتماعی و سیاسی مربوط به دولت‌ها را که آیت الله محقق در درس‌های خود متعرض شده، همین بحث انفال است. ایشان به تبع مشهور فقهای شیعه، اراضی موات، معادن و آبها را جزء انفال برمی‌شمارد. در نهایت در مورد حکم آن این گونه نتیجه‌گیری می‌کند که هر شخصی اقدام به احیای اراضی موات نماید، اعم از مسلمان و کافر، مالک آن می‌شود. البته این نگاه ایشان تا حد زیادی هم مفید است و هم به نحوی با قوانین دولت مشروع تعارض و تضاد پیدا می‌کند.

۶. حریم قریه‌ها و قصبه‌ها؛ شاید یکی از مباحث بسیار مورد ابتلا در جامعه‌ی شیعی روستایی بحث حریم قریه‌ها باشد. حدود حریم یک قریه تا کجاست؟ مرحوم آیت الله محقق کابلی بر این نظر است که آنچه قریه به آن احتیاج دارد که در صورت استیلائی دیگران بر آن، اهل قریه در تنگنا قرار می‌گیرد، حریم قریه حساب می‌شود، مانند راه تردد، محل خاکروبه، محل ریختن کود حیوانات، محل هیزم، چراگاه حیوانات و غیره. طبق این نظریه، هیچ یک از اهالی قریه یا دیگران نمی‌تواند اقدام به احیاء یا تصرف حریم قریه، بدون اجازه همگانی نماید، چرا که ملک حریم قریه، متعلق به کل اهل قریه است و دیگران در آن حق تصرف ندارند و نمی‌توانند اقدام به احیای آن کنند.



دکتر محمدعلی جويا (دکترای حقوق قضایی)

## مبانی مرجعیت محلی

در اینجا قصد دارم مختصراً به این پرسش پاسخ دهم که آیا برای مرجعیت مرحوم آیت الله العظمی محقق کابلی الزام و ضرورتی وجود داشت یا خیر؟ این پرسش را می‌توان به دو سؤال جداگانه تقسیم نمود:

۱. آیا به لحاظ فقهی، برای آیت الله محقق کابلی الزامی وجود داشت که در اوایل دهه هفتاد مرجعیت خود را اعلام نماید؟
۲. آیا به لحاظ اجتماعی، ضرورتی به اقدام ایشان وجود داشت یا خیر؟

در پاسخ به پرسش اول باید به تاریخ مرجعیت شیعه و میزان دلالت ادله فقهی مراجعه کرد. بعد از پیامبر اسلام مسئله افتاء و استفتاء در میان اصحاب ایشان امری پذیرفته‌شده و مورد قبول تلقی گردید و آنها عملاً به این کار مبادرت می‌کردند، اما در فقه شیعه این مسئله با یک تلقی ناصواب مواجه است. تصور می‌شود که مسئله افتاء و استفتاء تنها در عصر غیبت موضوع دارد و در عصر حضور، تنها وظیفه مردم مراجعه به امام و گرفتن احکام شرعی از ایشان است. مراجعه به روایات نشان می‌دهد که این تصور درست نیست و اصحاب ائمه علاوه بر نقل روایت فتوا هم می‌دادند. به نمونه‌های زیر توجه شود:

۱. امام علی (ع) به قثم بن عباس والی خود در مکه می‌نویسد: **وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْتِ لِلْمُسْتَفْتِي - وَ عَلَّمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاكِرِ الْعَالَمِ**.<sup>۱</sup>
۲. امام باقر (ع) به ابان بن تغلب دستور می‌دهد: **اجلس في مسجد المدينة و أفت الناس، فإني أحب أن يرى هجعتي مثلك**.<sup>۲</sup>
۳. امام صادق (ع) در موارد متعدد مردم را به اصحابش ارجاع می‌دهد که نمونه‌های آن در باب ۱۱ از ابواب صفات القاضی کتاب وسایل الشیعه قابل مشاهده است. به عنوان مثال: **ابن ابي عمير عن شعيب العنقري قال: قلت لابي عبد الله ع زبنا احتجنا أن نسأل عن الشيء - فمن سأل قال عليك بالاسدي يعني أبا بصير**.<sup>۳</sup>
۴. امام رضا (ع) نیز فرمود: **علي بن الحسين الهمداني قال: قلت للرضا ع سقني بعبدة و نسأت أصل إليك في كل وقت - فممن أخذ معالم ديني - قال من زكريا بن آدم القمي - التأمون على الدين و الدنيا**.<sup>۴</sup>
۵. امام مهدی (ع) در توقيح شريف فرمود: **العمرى و ابنة ثقتان - فما أكيا إليك عنى فعنى يؤديان - و ما قال لك فعنى يقولان - فاسمع لهما و اطعهما فانهما الثقتان المأموران**.<sup>۵</sup>

نمی‌توان گفت این روایات صرفاً به معنای جواز اخذ و نقل روایت است؛ چون قراین بسیاری وجود دارد که این روات فتوا می‌دادند؛ زیرا اولاً در بعضی روایات صریحاً امر به افتاء شده، مثل روایت امام علی (ع) و امام باقر (ع). ثانیاً در مواردی امام صریحاً کیفیت استنباط را به شاگردانش آموزش می‌دهد؛ مثلاً می‌فرماید: **علينا لقاء الأصول و عليكم التفريع**.<sup>۶</sup> این دستور ویژه عصر غیبت نیست، بلکه برای اصحاب و شاگردان ایشان نیز می‌باشد. یا در موردی می‌فرماید: **عن عبد الأعلى مؤلى آل سام قال: قلت لابي عبد الله ع عزرت فانقطع ظفري فجعلت على اصبعي مزاراة فكيف اصنع بالوضوء قال يعرف هذا و أشباهه من كتاب الله عز و جل - ما جعل عليكم في الدين من حرج أمسح عليه**.<sup>۷</sup>

در این روایت امام به جای اینکه مستقیماً به پرسش پاسخ دهد، کیفیت اجتهاد و استنباط را آموزش داده، این مجوز را نیز صادر می‌کند که شما نیز می‌توانید احکام را استنباط کرده، فتوا بدهید. مطالعه‌ی این جریان نشان می‌دهد که اصولاً افتاء و مرجعیت در افتاء حتی در زمان حضور نیز وجود داشته و مسئله‌ای نیست که به عصر غیبت اختصاص داشته باشد. به همین دلیل، با آغاز عصر غیبت جامعه شیعه به لحاظ مرجعیت در فتوا با مشکل خاصی مواجه نشده، جریان رجوع به عالمان صاحب فتوا به صورت لاینقطع ادامه یافت.

اما آنچه جامعه شیعه را قدری با مشکل مواجه کرد، مدیریت جامعه اسلامی بود. چون در عصر حضور، مدیریت جامعه شیعه مستقیماً به وسیله ائمه صورت می‌گرفت که یا مستقیماً و یا به وسیله سازمان وکالت آن را اعمال می‌نمود که یکی از مهمترین وظایفشان جمع‌آوری خمس و رساندن آن به امام یا مصرف آن در امور شیعیان مطابق دستور امام بود. با آغاز عصر غیبت، شیعیان در این جهت با مشکل مواجه شدند و به همین دلیل در اینکه با خمس چگونه رفتار کنند، نظریات مختلفی پدید آمد و تا حدود ۲۰۰ سال پیش دیدگاه روشنی در این زمینه وجود نداشت.

جریان مرجعیت افتاء در عصر غیبت دست‌کم چهار مرحله را پشت‌سر گذاشته است:

۱. از آغاز عصر غیبت تا زمان صفویه: دو ویژگی مشخص این دوره را متمایز می‌کند: نخست محلی بودن و دوم غیرحکومتی بودن. در این زمان مسئله‌ای به نام لزوم پیروی از یک مرجع که لزوماً اعلم فقهاء بوده، نایب امام زمان تلقی گردد یا مطرح نیست یا کم‌رنگ است. به همین دلیل، مفروض گرفته می‌شود که هر کس توانایی افتاء و استنباط داشته باشد می‌تواند مرجع شود و چون مناطق مختلف از عالمان همان محل استفاده می‌کنند، به صورت طبیعی مرجعیت همان محل را عهده دار می‌باشد.
۲. از عصر صفویه تا عصر وحید بهبهانی: در این فاصله، مرجعیت شیعه با حکومت آمیخته شد و سلسله‌مراتب حکومتی یافتند.
۳. از عصر وحید بهبهانی تا پایان مرجعیت آیت الله بروجردی: در این دوره به دلیل ورود عنصر لزوم اخذ فتوا از مرجعیت اعلم این ذهنیت هم شکل گرفت که باید یک مرجع، مدیریت جامعه شیعه را بر عهده بگیرد. شیخ انصاری استحکام‌بخش پایه‌های فقهی این دیدگاه بود.
۴. از عصر آیت الله بروجردی تا کنون: خصوصیت این مرحله آشفتگی و بی‌ضابطگی امر مرجعیت است.

ایده مرجع واحد هرچند به لحاظ تئوریک خوب و قابل دفاع است اما به دو دلیل عملی نیست: نخست فقدان سازوکار لازم برای مدیریت جامعه شیعه و دوم پراکندگی جغرافیایی و ظهور دولت - ملت‌های مختلف. مرجعیت واحد در زمان خودش هم کارایی لازم را نداشت و از اوضاع بسیاری از قلمروهای شیعه‌نشین غافل بودند. به عنوان مثال، در قضیه قتل عام شیعیان افغانستان در عصر عبدالرحمن هیچ کاری نتوانستند انجام دهند. در این مرحله، مرجعیت محلی که از عصر حضور تا عصر وحید بهبهانی در جامعه شیعه مورد عمل بوده است، راه‌حل خوبی است، اما باید برای آشفتگی و بی‌ضابطگی مرجعیت فکری نمود.

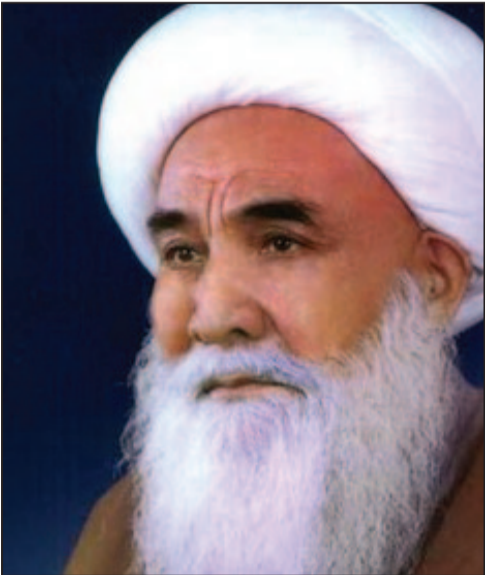
نتیجه پاسخ به پرسش اول این است که اصولاً اقدام آیت الله کابلی در پاسخ به یک الزام شرعی صورت گرفت و آن لزوم مدیریت جامعه شیعه افغانستان به وسیله مرجع محلی بود که تاریخ طولانی مرجعیت شیعه آن را تأیید می‌کرد.

مرجعیت آیت الله محقق کابلی علاوه بر الزام فقهی واجد الزامات متعدد اجتماعی نیز بود که به اختصار به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. سامان دادن به حوزه‌های علمیه شیعه در افغانستان: طلاب افغانستان در گذشته در متن حوزه‌های علمیه نبوده، این توانایی را نداشتند که مراتب بالای علمی را طی کنند. در داخل افغانستان زمینه تحصیل وجود نداشت و مهاجرت به نجف نیز به دو دلیل نمی‌توانست موجب ارتقاء ایشان شود: نخست کوتاهی مدت اقامت و دوم راه نیافتن به متن حوزه‌های علمیه و بیگانگی با جریانات فکری مهم در حوزه. آیات عظام فیاض، کابلی و چند تن دیگر تنها نوادری بودن که از این سد عبور کرده، خود را به متن حوزه وارد کردند. این مسئله ایجاب می‌کرد که برای حوزه علمیه خود افغانستان فکری صورت گرفته، عظمت گذشته افغانستان در علوم مختلف، از جمله علوم حوزوی اعاده شود.
۲. سروسامان دادن به امور دینی در افغانستان: جامعه شیعه افغانستان به دلیل دوری از حوزه‌ها در امری چون نمازهای جمعه، جماعت، شعائر دینی چون عزاداری‌ها با کج‌آموزی‌ها و نابه‌جاری‌های بسیاری مواجه است که نیازمند یک مدیریت قوی و یکپارچه می‌باشد که از نزدیک بتواند به سامان دادن امور بپردازد.
۳. تنظیم روابط با جامعه اهل سنت افغانستان: با توجه به ضرورت‌های جامعه افغانستان و جلوگیری از بهانه‌سازی و سوءاستفاده از احساسات مذهبی و غیره، آیت الله محقق کابلی به بخشی از این ضرورت‌ها پاسخ گفت، اما امور بسیاری باقی مانده است و اکنون باید برای بعد از ایشان فکری جامع و اساسی کرد.

## تلنگری به

## گذشته و آینده مرجعیت در جامعه هزاره



جدید و عقل‌پسند برای مقلدین داشته باشد. تعداد زیادی از مردم ما امروز در اروپا و کشورهای غربی زندگی می‌کنند و نیازهای ویژه و نو در رابطه به جامعه آنجا و رفتار با غیرمسلمانان دارند، اگر ما به فقه از زاویه دوری برده و کنیز نگاه کنیم، هرگز نمی‌توانیم پاسخگوی نیازهای مؤمنین در سطح جهان باشیم و براینکه این نگاه بدبینی غرب‌نشینان و شاید هم بی‌مبالاتی آن‌ها به احکام دینی شود. مجتهدی که در مسأله افق کشورهای اروپای و یا مسئله آداب و فتاوا اجتماعی مسلمانان با غیرمسلمانان گیر کند، نمی‌تواند تکیه‌گاه معنوی برای مؤمنین غرب‌نشین شود.

نکته مهمتر اینکه مرجع تقلید مردم ما، شایسته است در قد و قواره این مردم باشد و در سطح داخلی و خارجی بتواند برای مصالح مردم ما گام‌های استوار برداشته و شایسته مرجعیت این مردم باشد. این امر به زرنگی و هوشیاری مرجعی بستگی دارد که از متن مردم برخاسته و به مشکلات و رنج‌های مردم واقف بوده و برای نجات مردمش آیندنگری و برنامه داشته باشد.

۳. در گذشته با اعلام مرجعیت آیت الله العظمی محقق کابلی، کسانی که موافق نبودند یا تمسخر نگریستند و مرجعیت ایشان را نپذیرفتند، شاید توجه نداشتند که مرجعیت ایشان مایه خیر برای مردمش شده و می‌تواند تحول باورنکردنی در هویت مذهبی و دینی شیعیان افغانستان ایجاد کند. مرجعیت ایشان این باور را برای طلبه افغانستانی ایجاد کرد که او می‌تواند در آینده مرجع و مجتهد مردمش باشد و به این امید باید تلاش کند.

۴. با فوت آیت الله محقق کابلی بازار گرم تبلیغات مرجعیت بیشتر در فضای مجازی از طرف طلاب و هواداران مرجعی که در قید حیات هستند، رونق گرفته است که به باور نگارنده این‌گونه تبلیغات از مرجعیت، از قداست و معنویت آن کاسته و باعث بدبینی مؤمنین نسبت به نهاد مرجعیت می‌شود. یکی از گزاره‌هایی

که همیشه در تقلید مطرح شده است/ می‌شود، اعلامیت مرجع تقلید است. به نظر می‌رسد کشف اعلامیت مطلق ممکن نیست و چه بسا هر مجتهدی بخاطر تخصص یا علاقه‌ای که داشته است، در یک علم و موضوع و حتی در یک باب فقهی نسبت به مجتهد دیگر در آن موضوع و علم، باسوادتر و اعلم باشد درحالی‌که در علم دیگر و موضوع دیگر اعلم نباشد. بنابراین، اعلامیت در اجتهاد نسبی است و کشف اعلامیت مطلق عرفاً و عقلاً محال است. به نظر می‌رسد تکیه کردن بر شرط اعلامیت بدون توجه به آن چه گفته شد نمی‌تواند راگشا باشد و چه بسا در مواردی سبب سردرگمی مقلدین خواهد شد. ما نمی‌توانیم کسانی را که مقلد هستند برای پیدا کردن مجتهد اعلم به قوطی عطار حواله بدهیم تا آنها مجتهد اعلم پیدا کنند. پرسش از اهل خبره و کارشناسان برای تمییز و تشخیص اعلام از غیراعلم نیز راه به جایی نخواهد برد؛ زیرا آنچه تجربه نشان داده است توافق جمعی اهل خبره و کارشناسان دینی برای اعلام اعلامیت مرجع تقلید صورت نگرفته است و در هر زمانی تعدادی بنا به مصلحت و تشخیص خودشان، مرجعی را اعلم دانسته‌اند درحالی‌که تعداد دیگر از اهل خبره به اعلامیت مجتهد دیگری باور داشته‌اند.

۵. دفتر محقق کابلی در ایران پناهگاه بزرگی برای مهاجرین بود و مشکلات حقوقی مردم در حل و فصل می‌کرد؛ بسیاری از دعاوی حقوقی و جنجال‌های مربوط به احوال شخصی مهاجرین تنها در دفاتر ایشان قابل حل بود؛ زیرا اختلاف‌های خانوادگی، ازدواج، طلاق، مهریه و دیگر مسائل حقوقی و اقامتی مهاجرین در نبود سند رسمی و شهود، فقط در دفاتر این مرجع فقید راه‌حل داشت. چون مشکلات مردمش را درک کرده، شناخت کافی از وضعیت مهاجرین و روند رسیدگی به مشکلات‌شان را داشت. رسیدگی به مشکلات و دعاوی حقوقی مهاجرین کمک بزرگی برای دولت جمهوری اسلامی ایران بود؛ زیرا از حجم پرونده‌های دادگاه‌ها کاسته شده و هزینه‌های کمتری را متحمل می‌شد.

امیدوارم مراجع حاضر با توجه به مشکلات و رنج‌هایی که مردم ما در گذشته کشیده‌اند و سختی‌ها و نارسائی‌هایی که اکنون با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، بتوانند زعامت دینی این مردم را بدست بگیرند و تکیه‌گاه معنوی شایسته‌ای برای این مردم باشند.

## با فوت آیت الله محقق کابلی بازار گرم تبلیغات مرجعیت بیشتر در فضای مجازی از طرف طلاب و هواداران مراجعی که در قید حیات هستند، رونق گرفته است که به باور نگارنده این‌گونه تبلیغات از مرجعیت، از قداست و معنویت آن کاسته و باعث بدبینی مؤمنین نسبت به نهاد مرجعیت می‌شود.



فاضل غوری

حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی مرجع تقلید خدوم و تابوشکن بود که با تشویق و حمایت حزب وحدت به رهبری شهید مزاری اعلام مرجعیت کرد و به عنوان اولین مجتهد افغانستانی و هزارگی پا به عرصه فتوا و مرجعیت گذاشت. ایشان باب مرجعیت را برای افغانستانی‌ها باز کرد و این سنت حسنه را در ذهن و ضمیر آخوند افغانستانی جا انداخت که هزاره و افغانستانی هم می‌تواند مرجع تقلید شود، این جرأت و شهامت در عصر بی‌هویتی شاهکاری حیاتی بود.

خدمات مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی در افغانستان و در بین مهاجرین بسیار گسترده بود و انصافاً تا هنوز هیچ مرجع تقلید افغانستانی و غیرافغانستانی در طول تاریخ چند دهه به اندازه این مرجع فقید برای مردم افغانستان خدمات مذهبی، فرهنگی، آموزشی و اجتماعی نداشته است. خدمات فرهنگی، اجتماعی و آموزشی آیت الله محقق کابلی در افغانستان ماندگار و فراموش‌نشدنی است؛ رسیدگی به ایتم و خانواده‌های بی‌سرپرست، ساخت مسجد جامع و مدرسه خاتم الانبیاء در هرات، مصلی غرب کابل، مسجد ابودر غفاری، و مدرسه جامعه الاسلام در کابل، مدرسه جامعه الاسلام در مزار شریف و ... از کارهای ماندگار این مرجع فقید است.

با رفتن ایشان شوک بزرگی در جامعه روحانیت و مرجعیت افغانستانی وارد شد و تا تثبیت مرجعیت و مطرح شدن مرجعی دیگر به عنوان محور تمام رنج‌ها و مشکلات ملت شریف افغانستان زمان خواهد برد. از مراجع عظام تقلید زنده افغانستانی انتظار می‌رود که با رفتن آیت الله العظمی محقق کابلی جای خالی ایشان را پر کنند و با هوشیاری و درایت‌شان اجازه ندهند که خدمات و نهادهای آموزشی و فرهنگی به‌جا مانده از ایشان کم‌تأثیر شده و پراکندگی و سردرگمی، مقلدین ایشان را به هر طرفی بکشانند. به مناسبت ارتحال این مرجع فقید چند نکته را یاد آور می‌شوم:

۱. به باور این قلم با توجه به گسترده‌ی جهانی و تفاوت فرهنگی و جغرافیای امروز، برای هر قومی، مجتهد و مرجع تقلید بومی لازم است تا به مشکلات و احکام مورد نیاز آن مردم آگاه باشد و تمام رنج و مشکلات آنها را عمیقاً درک کند؛ به عنوان مثال مرجع تقلیدی که از متن جامعه هزاره و شیعیان افغانستان برخاسته باشد بهتر از مرجعی که هیچ شناختی از این مردم ندارد، می‌تواند نسخه دینی بیبچد. مهمتر اینکه برای هر قوم و ملتی زعمیم دینی ویژه لازم است تا در مسائل دینی و معنوی آن ملت به تناسب فرهنگ، عادات، جغرافیا و ... همان مردم، داده‌های دینی را استخراج و استنباط کرده و معارف دینی را عرضه کند. به نظر می‌رسد ایه ۱۲۲ سوره مبارکه «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فُؤُوقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (چرا از هر گروه از ایشان دسته‌ای سفر نکنند تا در کار دین، دانش اندوزند، و چون بازگشتند قوم خویش را بیم دهند، شاید آنان بترسند؛) بی‌ارتباط به این ادعا نباشد که برای هر قومی فقهی لازم است تا آنها را انداز و راهنمایی کند.

۲. در دنیای امروز، مجتهدی می‌تواند تکیه‌گاه معنوی مردمش باشد که زمان‌شناس و با بصیرت باشد و در تنگناهای روزگار در کنار مردم قرار گیرد. به علاوه‌ی اعلامیت در اجتهاد، به جنبه‌های جدید فقه توجه کرده به پویایی فقه همت گمارد. بسنده کردن به فقه گذشته نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای دنیایی مدرن باشد، بلکه با تکیه به دستاوردهای ارزشمند گذشته، افق‌های نوینی را برای نیازهای شرعی مؤمنین بگشاید و در مسائل مستحدثه سخن

# نظر آیت الله محقق کابلی در مورد مستحقین خمس



آیت‌الله‌عزیز سبجانی

مقدمه

هر دین ساختار متناسب خود را در بخش‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی و اخلاقی دارد که با توجه به اهداف آن دین و طرز نگاهش به انسان و جامعه، آن ساختار شکل می‌گیرد. در دین اسلام آنچه که در تمام سیستم آن نمایان است رعایت اصل عدالت است. رعایت اصل عدالت در نظام‌های سیاسی، اجتماعی، تربیتی و اقتصادی نشانگر اسلامی بودن آن نظام است. چون در قرآن کریم یکی از اهداف پیامبران برپایی قسط و عدل بیان شده است: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط» (سوره حدید، آیه ۲۵) ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. در نظام اقتصادی اسلام، رعایت عدالت در برخورداری و توزیع ثروت یک اصل اساسی است و تأمین عدالت اجتماعی در بخش اقتصادی از اهمیت خاصی برخوردار است. اجرایی شدن عدالت نیاز به ابزار مالی مستمر و قانونمند دارد که اگر مورد عمل قرار گیرد، نتیجه مطلوب به بار خواهد آورد. البته عمل به قوانین در صورتی نتیجه مثبت به بار می‌آورد که این قوانین از سوی مفسرین آگاه مطابق شرایط زمان مورد تفسیر قرار گیرد. یکی از مالیات اسلامی که برای تأمین عدالت اجتماعی و دستگیری نیازمندان نقش اساسی دارد خمس است و آن اینکه مسلمانان یک‌پنجم از اموالشان را - البته مطابق شرایطی که برایش مقرر شده - در اختیار پیامبر و جانشینان پیامبر قرار دهد. این یک‌پنجم تا زمان حضور پیامبر در اختیار او قرار می‌گرفت و بعد از آن که حاکمیت از مسیر اصلی‌اش منحرف شد، قسمتش در اختیار حکام جور و تا آنجا که امکان داشت قسمتی از آن در اختیار امامان معصوم قرار داده می‌شد. این وضعیت ادامه داشت تا زمان غیبت کبری امام زمان علیه السلام و بعد از غیبت امام (ع)، شیعیان در بسیاری از مسایل دچار سرگردانی شدند، از جمله در مورد نحوه مصرف خمس. در اصل، این سرگردانی ناشی از تفسیر آیه قرآن ناشی می‌شود که اصل تشریح خمس را بیان می‌کند. خداوند می‌فرماید: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ ولرسوله ولذی القربی والیتامی والمساکین واین السبیل ان کنتم امنتم بالله» (انفال، آیه ۴۱) بر پایه این آیه، اموال و کالاهایی که به آنها خمس تعلق می‌گیرد و همچنین موارد مصرف آن بیان شده است. در زمان پیامبر، همه در اختیار پیامبر قرار می‌گرفت و او در مواردی که معین شده بود مصرف می‌کرد. بر اساس این آیه، سهم خدا و رسول، ذوی القربی، یتیمان، مساکن و ابن‌سبیل مشخص شده است اما بعد از خلفا رویه‌ی واحد نداشته‌اند و بعد از غیبت امام زمان بین شیعیان در مورد مصرف خمس اختلاف به وجود آمد. به فرموده شیخ طوسی،

به نقل از مفید، دیدگاه علمای شیعه به چهار دسته تقسیم می‌شدند: ۱- تا مدت زیادی بسیاری از فقهاء شیعه سهم خدا و رسول و ذی القربی را که عقیده داشتند باید به امام بدهند چون امام غایب شده بود می‌گفتند باید دفن شود تا ظهور امام زمان در اختیار او قرار گیرد. ۲- بعد از غیبت با توجه به بعضی روایات بعضی قایل به تحلیل خمس به شیعیان شده‌اند. ۳- نظریه سوم پرداخت خمس به اعیان پیامبر و جد کردن خمس و نگهداری آن نسل اندر نسل. ۴- این اختلافات تا قرن دهم ادامه داشت ولی بعد از آن زمان کم‌کم دیدگاه‌ها به این سمت کشیده شد که سهم خدا و رسول و ذی القربی را در کارهایی که رضایت امام در آن است مصرف شود و سهم دیگر را به فقرا و مساکن و ابن‌سبیل بنی‌هاشم بدهند و در دو سه قرن اخیر دیدگاه فوق به این سمت کشانده شد که سهم به شیعیان بدهند که نایب عام امام زمان است داده شود و سهم دیگر به سه طایفه بنی‌هاشم داده شود؛ این موضوع در نزد مشهور فقهاء شیعه متاخر به رویه مسلم تبدیل شده است (خمس، چالش و راهکارها، ص ۲۵-۷۵). در گذشته‌ها بر اساس دیدگاه‌های فوق عمل می‌شد اما در چند دهه اخیر فقهای برخلاف این شهرت فتوی داده‌اند، از جمله آیت الله العظمی امام خمینی (کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۹) و آیت الله العظمی منتظری (کتاب الخمس، ص ۲۶۸-۲۹) و آیت الله العظمی هاشمی شاهرودی (بحوث فی الفقه - کتاب الخمس) و آیت الله العظمی محقق کابلی رحمت الله علیه المباحث الفقهیه - کتاب الخمس - اما از بین این بزرگواران تنها حضرت محقق کابلی بود که علاوه بر نظر، در عمل هم نظریه‌اش را پیاده و آن اینکه همه‌ی خمس مال منصب امامت است و او اختیار دارد در هر جایی که مصلحت ببیند مصرف کند و آیه قرآن موارد مصرف را بیان کرده، نه اینکه سهم ملک بنی‌هاشم باشد. ما بطور خلاصه نظر آیت الله را بیان می‌کنیم. دلایل قول مشهور: ایشان ابتدا نصوص مورد استناد قول مشهور فقها را بر اینکه خمس نصفش مال سادات می‌باشد می‌آورد، البته به طور اجمال، و می‌فرماید: «علی ما هو المشهور بین المتأخرین واستدلوا لذلك بعده من النصوص منها مرسله حماد الطویل». (حدیث ۸ باب ۱ ابواب قسمت خمس) و «منها مرسله عبدالله بن بکیر عن احدهما علیهما السلام» (حدیث ۲ از ابواب قسمت الخمس) و «منها مرسلت احمد بن محمد عن بعض اصحابنا (حدیث ۹ از باب ۱ از ابواب قسمت الخمس) وانت تری ان هذه الروایات كلها مراسیل، فلا یعتد علیها» همان طور که در متن منقول از کتاب الخمس پیدا است حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی روایاتی که مورد استناد قول مشهور قرار گرفته است را به دلیل ضعف سندشان از ابتدا رد نموده. این بر اساس قاعده رجالی است که اگر روایتی از نظر سند مشکل داشته باشد، نوبت به مرحله دلالتی نمی‌رسد بخصوص وقتی که در تعارض با روایاتی قرار گیرند که از نظر سند قوی باشد. البته روایات مرسل به عنوان موید می‌تواند مورد استناد قرار گیرد اما در مقابل روایت صحیح تاب مقاومت ندارد. دلایل نظری که خمس را مال منصب امامت می‌داند: ۱- اولین دلیل که ایشان بر نظر خود می‌آورد، استدلال به سیره پیامبر و

امامان معصوم است؛ و آن صحیحه ربعی است (حدیث ۳ از ابواب ۱ قسمت الخمس) به نقل از امام صادق علیه السلام: پیامبر (ص) از غنایمی که به دستش می‌رسید، صفایای آن را می‌گرفت، بقیه را به ۵ سهم توزیع، چهارپنجم آن را میان مجاهدان تقسیم می‌کرد و یک‌پنجم آن را به پنج قسمت توزیع می‌نمود. سهم پروردگار را برای خود می‌گرفت سپس چهارپنجم باقی‌مانده را میان خویشان خود، یتیمان، نیازمندان و در راه‌ماندگان تسهیم می‌کرد و برای هر گروه سهمی اختصاص می‌داد و ائمه علیهم السلام نیز از همین سیره پیروی می‌کردند. سپس حضرت آیت الله محقق به دو طایفه روایات استدلال می‌کند: یک طایفه روایاتی که خمس را مال خدا می‌داند و طایفه دیگر که خمس را مال منصب امامت می‌داند. ۲- روایاتی که خمس را مال خدا می‌داند: دو روایت در این زمینه آورده که یکی‌اش صحیحه است. عمران بن موسی از موسی بن جعفر روایت می‌کند که بر او آیه خمس را قرائت کردم. امام فرمود: آنچه که مال خدا باشد، مال رسول خدا است و آنچه مال رسول خدا باشد، مال ما است. سپس فرمود: خداوند آسان گرداند رزق مومنان به درهم که یکی‌اش را برای پروردگارش قرار داده و ۴ تایش را به شکل حلال می‌خورند. ۳- روایاتی که خمس را مال منصب امامت می‌داند: در این زمینه روایات زیادی وجود دارد که حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی (ره) ۸ روایت در کتاب «الخمس» خود آورده و ۴ تا از این روایات، از نظر سندی صحیحه هست. (روایات باب ۲، از ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۱۲؛ و باب ۸، از ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۲ و ۳؛ باب ۱ از ابواب قسمت الخمس حدیث ۵ و ۱۸؛ باب ۲ از ابواب قسمت الخمس حدیث ۱؛ باب ۸ از ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۵ و ۸). ما دو حدیث صحیح را به عنوان نمونه می‌آوریم. صحیحه علی بن مهزیار: «قال لی ابوعلی بن راشد: قلت له: امرتني بالقیام بامرک وأخذ بحقک فاعلمت موالیک بذلک، فقال لی بعضهم: وای شیء حقه؟ فما ادری ما احببه؟ فقال: یجب علیهم الخمس، فقلت فی ای شیء؟ فقال فی امتعتهم وصنایعهم (ضیاعهم) قلت والتار علیه والصانع بیده؟ فقال: اذا امکنهم بعد مؤنتهم (حدیث ۳، باب ۸ از ابواب ما یجب فیه الخمس) ابو راشد وکیل امام هادی می‌گوید: به من فرمان دادید که به دستور شما قیام کنم و حق شما را بگیرم پس دوستان شما را از فرمان آگاه کردم. گروهی از دوستان شما گفتند: حق امام چیست؟ من نمی‌دانستم چه جوابی بدهم. فرمود: خمس بر آنها واجب است. گفتیم در چه چیز گفت در کالاها و وسایل‌شان. گفتیم آن کالایی که تجارت می‌کنند و وسایلی که در دست‌شان است؟ گفت آری، بعد از اینکه خرج‌شان کشیده شود. از این حدیث معلوم می‌شود که خمس همه‌اش مال منصب امامت است. صحیحه محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیها السلام فی قول الله عزوجل: (واعلموا انما غنمتم من شیء، فان لله خمسہ ولرسوله ولذی القربی) قال: هم قریب رسول الله والخمس للرسول ولنا (باب ۱ از ابواب قسمت الخمس حدیث ۵) از امام جعفر صادق در مورد آیه خمس سوال کردم؛ فرمود:

ذی القربی نزدیکان رسول خدا است و خمس مال خدا و رسول خدا و ما هست. ۴- روایاتی که در آن امام خمس را برای شیعیان تحلیل نموده است: چهارمین دلیل که آیت الله محقق کابلی (ره) آورده، روایاتی است که خمس را بنا بر مصلحتی برای شیعیان مباح نموده است. کتاب وسایل الشیعه حدود ۲۱ روایت آورده است. آنچه از این مطلب استفاده می‌شود آن است که همه‌ی خمس مال منصب امامت است. اگر نصف خمس مال سادات می‌بود، امام چنین حقی نداشت که مال دیگران را برای شیعیان مباح کند، ولو این‌که غنی باشند. در اخیر بحث تحلیل خمس، آیه الفیء را به عنوان مؤید آورده که از انفال است و در آنجا سهام شش‌گانه ذکر شده و همه قبول دارند که مال منصب امامت است. همچنین نظر صاحب جواهر را آورده که می‌فرماید: بل لولا وحشه الانفراد عن ظاهر اتفاق الاصحاب لامکن دعوی ظهور الاخبار فی ان الخمس جمیعہ للامام علیه السلام، وان کان یجب علیه الانفاق منه علی الاصناف الثلاثة الذین هم عیاله، ولذا لو زاد کان له علیه السلام ولو نقص کان الاتمام علیه من نصیبه وحللو منه من ارادوا (جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۵) اگر ترس از مخالفت اتفاق فقها نبود، امکان داشت بگوییم ظاهر اخبار باب دلالت دارد که خمس همه‌اش مال امام است گرچند بر امام واجب است که اصناف سه‌گانه‌ی ذکرشده در آیه، زندگی‌اش را تأمین کند. چون عیال امام به حساب می‌آید و امام اختیار دارد به هر کس خواست، از خمس حلال کند. ۵- دلیل عقلی بر اینکه نصف خمس مال سادات نیست. آخرین دلیل که آیت الله محقق کابلی آورده دلیل عقلی است و آن اینکه خمس یک‌پنجم ثروت جهان است که عبارت است از نفت و گاز و آهن و مس و طلا و نقره و فیروزه و اورانیوم و اموال تجارت و سود آن و زمین‌های احیا شده و حاصل زاید از مئونه سال. چگونه این ثروت عظیم ملک عده قلیلی باشد که از فقراء بنی‌هاشم باشد؟ این اختصاص دادن ثروت عظیم با حکمت سازگاری ندارد و مخالف مصلحت امت اسلام است. پس چاره نیست جز اینکه قایل شویم خمس مال منصب امامت است و در هر جای لازم باشد - از جمله اصناف سه‌گانه - مصرف نماید. منابع و مآخذ تحقیق: ۱- قرآن کریم ۲- حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، جلد ۹ کتاب الخمس، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۲۴ ق ۳- خمینی، روح الله، البیع ۴- جمعی از محققین، خمس (چالش و راهکارها)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷، چاپ دوم ۵- طوسی، محمد، تهذیب الاحکام ۶- منتظری، حسینعلی، کتاب الخمس، دار الفکر، قم ۱۴۱۲ ق ۷- محقق کابلی، قربان‌علی، المباحث الفقهیه، کتاب الخمس، دار النشر الاسلامی، قم، ۱۴۳۱ ق ۸- هاشمی، سید محمود، بحوث فی الفقه، کتاب الخمس، مکتبه السید محمود الهاشمی، قم، ۱۴۰۹ ق

## نگاه به زمینه و زمانه‌ی فرزانی

مرحوم آیت الله العظمی محقق کابلی<sup>(ره)</sup>

آیت الله محمدنبی متقی (استاد و پژوهشگر تاریخ)

روایت از کارنامه پربار و از سبک زندگی و روش و منش آموزنده‌ی آیت الله العظمی محقق کابلی (رح) بدون بررسی زمینه و زمانه آن کامل نمی‌باشد و در نظر نگرفتن محدودیت‌ها و شرایط سخت و دشوار واقعیت‌های حاکم بر زندگی مردم و جامعه ما، در آن مقطع تاریخی، متوجه اهمیت کارنامه درخشان این فقیه فرزانه نمی‌شویم.

حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی متعلق به نسل و سلسله‌ای بود که برای بقای موجودیت و تداوم زندگی روزمره وضعیت مناسب طبیعی فراهم نبود. روزگار سخت و شرایط دشوار آن عصر تاریخی، از ویژگی‌های محدودکننده خاص آن دوره است و مطابق آن وضعیت راز بقا و موجودیت یک نسل در روش و منش خاص زندگی امکان تداوم داشت. لذا اشاره کردن به آن اخلاقیات و روش‌ها و منش‌های خاص به شناخت واقعی‌تر از تلاش‌ها و تکاپوهای مستمر این نسل پربار می‌رسیم.

نسل آیت الله العظمی کابلی (رح) اولین نسل برخاسته از میان خاک و خاکستر سرد جامعه آن عصر است. و نسل رویش، پساچنگ، اسارت و آوارگی درازمدت است که سند نام‌ی رسمی لغو بردگی و آزادی‌شان توسط امیر امان الله غازی در دهه‌ی اول قرن چهارده صادر شد. می‌توان گفت نخستین نسلی که موجودیت و ارزش‌های انسانی‌شان به رسمیت دیوان‌سالاری حاکمیت شناخته شد.

۱- اولین برجستگی این نسل نواخته و پسادوران بردگی، سخت‌کوشی و خستگی‌ناپذیری‌شان در شرایط دشوار و موقعیت‌های ظالمانه‌ی زندگی روزمره است، که منزلت انسانی این قوم در فضای عمومی کشور بسیار پایین آمده بود. به درجه‌ای که مردان جوان‌شان را در عسکری، صاحب‌منصبان به‌راحتی در خانه‌های‌شان به عنوان نفر خدمت می‌بردند، برای رفاه و آسایش خانواده‌شان به صورت ریگان استخدام می‌کردند تا خدمات خانوادگی‌شان را انجام دهند؛ و خودشان با خیال راحت در سایر ولایات منصب‌داری می‌کردند. این گونه برخورد حقارت‌آمیز و رفتار یک‌جانبه با جوانان این قوم نشانگر نادیده‌گرفتن خصلت‌های بشری و امیال و خواسته‌ها و نیازهای اولیه انسانی جوانان این قوم است؛ و نیز حاکی از بی‌منزلیت مردم ما، در ذهنیت فردی و اجتماعی حاکمان و جامعه آن دوران بوده است.

عمده‌ترین خواست این نسل، در مرحله نخست، بقای زندگی جمعی و تداوم حیات اجتماع و خلق اعتماد، تقویه‌ی روحیه قومی، امید و ایمان به رونق گرفتن شور دوباره زندگی در هزاره‌جات بود. رویش این نسل از عمق تیرگی‌ها و تاریکی‌هایی بود که سرنوشت جامعه و مردم ما در دام شدیدترین انواع ستم‌ها و تبعیضات نژادی، مذهبی، ملی و طبقاتی گرفتار بودند. امیدها و آرمان‌های نوینی را آفریدند، تا بتوانند در برابر گذشته‌های سوگمندان و آینده‌ای وهم‌آمیز، یک راه و روش روشن برای جامعه ما ترسیم کنند. لذا این نسل به تمام معنا فوق‌العاده جان‌سخت، کوشا، خستگی‌ناپذیر و مسئولیت‌شناس و فرصت‌جو بودند.

۲- دومین صفت و ویژگی این نسل و سلسله، کمال‌خواهی، حقیقت‌جویی و علم‌پروری است. این نسل از هنگامی که قدم در راه تحصیل علم و کسب آموزه‌های دینی و معارف حیات‌بخش اسلام می‌گذارند، تمام قیام و قعودشان قربت‌الی لله و صرفاً برای کسب رضایت پروردگار و خدمت خالصانه به خلق الله بود. تا جامعه‌ی محروم و مردم بی‌سواد و کم‌دانش خود را از منجلاب جهالت و خرافات نجات دهند.

این نسل آرمان‌خواه، اهداف بلند و بزرگی در سر داشتند و رسیدن به آن مقاصد بلند نیازمند خودسازی و رشد فکری و کسب فضایل اخلاقی و رسیدن به مدارج علمی و دینی بود، که این نسل نواخته لحظه‌ای از عمر پربارشان را ضایع و تلف نکردند که در هر گوشه از شهر و دیار خود به دنبال تحصیل علوم دینی هجرت کردند، یا در خارج از وطن به کانون‌های آموزشی فقه و اصول و ادبیات عرب و علوم اسلامی عصر خود رفته و مشکلات زیادی را تحمل کردند.

بعد از فراغت از تحصیل، پربار و توانمند، فقیه فرزانه، علامه‌ی پارسا و آراسته به انواع علوم نقلی و عقلی و دارای آرمان‌های بلند و اهداف عالی به موطن و مسکن اجدادی خود به غرض خدمات دینی، تأسیس کانون‌های آموزشی، علمی، تربیتی، و اجتماعی با عشق و علاقه‌ی زیاد بازمی‌گشتند.

۳- سومین ویژگی و برجستگی این نسل، کارنامه درخشان علمی و عملی‌شان در این مدت صد ساله است، که در سرتاسر هزاره‌جات و مناطق بزرگ شهر و روستا قابل مشاهده است. تأسیس حوزه‌های علمیه و رونق بخشیدن به درس‌ها و بحث‌های علمی از ادبیا ت عرب، فقه، اصول، و متون اصلی که در حوزه‌های علمیه نجف اشرف تدریس می‌شد، ایجاد مراکز آموزشی دینی پربا را با همان سبک و روش و با همان کیفیت در گوشه گوشه‌ی هزاره‌جات و شهرهای بزرگ عملی کردند، که از افتخارات ماندگار این نسل و سلسله جلیله است. این نسل سخت‌کوش، پرتلاش و بی‌توقع همانا بنیانگذاران فرهنگ و تاریخ نوین شیعیان در افغانستان و هزاره‌جات هستند.

در مجموع علمای برجسته جامعه ما و مدرسین بازگشته از حوزه علمیه نجف اشرف با همت بلند و تلاش‌ها و تکاپوهای بی‌وقفه و مخلصانه‌شان باعث تغییرات و تحولات عمیق علمی و اجتماعی جامعه ما شدند، که رشد و بالندگی علمی امروز جامعه ما، هنوز هم مرهون خدمات علمی و آموزش این نسل آرمان‌خواه و سخت‌کوش از علما و فضلی بازگشته از نجف اشرف است.

اکنون که مردم ما سوگوار رحلت مرجع عظیم الشان آیت الله العظمی محقق کابلی (رح) هستند، مجموعه بنیادهای علمی و مراکز آموزشی، دفاتر اخذ وجوهات، نمایندگی‌ها، در شهرهای افغانستان و خارج آن، همه و همه نشان از لطف و عنایت خاص خدا و اولیاء الله از اهداف بلند دینی مرحوم آیت الله العظمی محقق کابلی است که توفیقات معنوی، علمی، فرهنگی، آموزشی، تربیتی و خدماتی ایشان به عنوان نهاد رسمی مرجعیت شیعه افغانستان، سند درخشانی از افتخارات بر فراز تاریخ مردم و جامعه ما می‌درخشد.

۴- خصوصیت چهارم، مردم‌دوستی و علاقمند خدمت به جامعه و مردم است. از خصوصیات اخلاقی و سبک زندگی‌اش این گونه بود که اکثر اوقات زندگی‌اش با توده‌ها و مردم عادی و کف جامعه سروکار داشت. مردم را به طبقات، اصناف، اقشار دارا و نادار و عوام و غیره تقسیم نمی‌کرد؛ و جامعه را مانند روشنفکران به طبقات بالا و پایین، سیاسی، جریانی، منطقه‌ای، قومی و سمتی تجزیه و تحلیل و تقسیم نمی‌کرد. همه را بندگان خدا و عضو جامعه‌ی اسلامی می‌دانست؛ و کمترین ارتباط و تعامل را با اصحاب قدرت و سیاست داشت. علاقه و تمایل نزدیک شدن به جماعت صاحبان زر، زور و تزویر را نداشت.

بیت مرجعیت آیت الله العظمی محقق کابلی (رح) به روی همه اقشار و اصناف اجتماعی همیشه باز بود. از حضور مراجعان به بیت مرجعیت با آغوش باز، با کمال لطف و مهربانی استقبال می‌کرد؛ با خضوع فقیهانه پاسخ پرسش‌های شرعی مراجعین را صبورانه بیان می‌کرد؛ تاخیر در اجرای کارهای شرعی مردم مانند اجرای عقود، صدور دفترچه‌های ازدواج و طلاق را روا نمی‌داشت.

با عرج ملکوتی آن فقیه سعید، میراث ارزشمند و کارنامه درخشان از مؤسسات، نهادهای علمی، آموزشی و خدماتی به یادگار مانده است. رسالت اصلی علما و پیروان آن فرزانه‌ی سفرکرده حفظ و حراست از این میراث است. بدون بهانه با همبستگی بیشتر از گذشته تداوم‌بخش راه و آرمان‌هایش باشیم.

ناهم خوانی  
روحانیت و مدرنیته

آیت الله عباس اسدیان

خواستگاه دینی دارند.

روحانیت به یک منبع غیبی و یا موجود برتر باورمند می‌باشد که این امر خود به خود زمینه تفکر-ورزی در حوزه عمومی را از ما سلب می‌کند. البته باید علاوه کرد که در صورتی‌که باورهای دینی صرفاً به یک امر خصوصی و فردی فروکاست داده شود - که اتفاقاً بهترین راه ممکن برای نجات جهان از دام بنیادگرایان دینی می‌باشد - می‌شود از امکان تفکر-ورزی حتا در جوامع دینی نیز یادآوری نمود. روحانیت، و در کل طیف دین‌مدار جامعه، اگر بتوانند قبول کنند که دین همه چیز در زندگی نه بلکه یک بخش آن را شکل می‌دهد آن‌گاه به این واقعیت نیز پی خواهند برد که کسی به دین باورمند نباشند نیز مثل بقیه انسان‌های دین‌دار می‌تواند جوهره و انسانیت خود را به کمال برساند. من این مورد را از آن جهت تذکر می‌دهم که عموماً بحث دین و اخلاق برای طبقه روحانی و عوام مشتبه می‌شود. یعنی به باور آن‌ها آدم بی‌دین مساوی‌ست با آدم دزد، زناکار و حیوان صفت. این در حالی است که بحث به باور دین و اخلاق کاملاً از هم متمایز است، و اتفاقاً اخلاقی‌ترین آدم‌ها آدم‌های بی‌دین اند. در هر صورت اما تقد‌های فراوان بر روی‌کردهای دینی، جهت امتناع تفکر-ورزی درست، وجود دارد. از این میان هایدگر در این مورد تقد‌هایی دارد. او، در کنار این‌که فلسفه و تفکرورزی را در بهترین حالتش برابر با بی‌خدایی می‌داند، بر سنت متافیزیکی نیز تقد‌های فراوان وارد کرده است. یکی از تقد‌های هایدگر بر متافیزیک وارد می‌کند از همین جنبه تئولوژیک بودنش هست. یعنی در سنت متافیزیک ما با یک موجود بالا دست سر و کار داریم که مهم‌ترین امورات به او نسبت داده می‌شود، و حتا می‌شود ادعا کرد که تمام اعمال ما در جهت باورمندی و عدم باورمندی به همان موجود (یعنی خدا) معنا می‌شود. این موجود فرا دست و دست نیافتنی امکان تفکر ورزی، به معنای علمی و مدرن را از بین می‌برد.

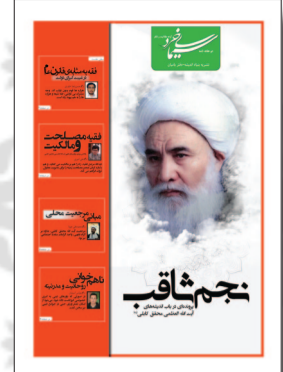
بر علاوه‌ی این‌ها، نقد دیگری که بر روحانیت و مرجعیت باوری وجود دارد این است که در درون سنت و پارام مرجعیت باوری دینی تعامل با جهان مدرن یا بیش از حد بطی پیش می‌رود و یا اصلاً تعاملی صورت نمی‌گیرد. روحانیت نوستالژی گذشته دارد و برای چنین افرادی امکان ساخت و ساز آینده بی‌معنا است. برای این طبقه بهترین ایام دوران حیات پیامبر اسلام و ظهور اسلام می‌باشد. بنا بر این هر قدر به لحاظ زمانی از آن دوره فاصله بگیریم به همان تناسب حس نوستالژیک در این طبقه بیدارتر و فعال‌تر شده می‌رود. برای طبقه روحانی این ایام (مدرنیته و روشنگری) دوران بدبختی بشر می‌باشد، زیرا همه منحرف شده اند و خیلی از افراد ایمان‌شان را نسبت به پیامبر و دین از دست داده اند. وقتی که ما با چنین طبقه‌ای مواجه باشیم قطعاً که نمی‌توانیم از امکان بهبود وضع بشر حرف بزنیم، زیرا این گروه خواهان تطبیق قوانین و دستورات گذشته اند نه این‌که بر وفق زمان حال، و با در نظر داشت تغییرات موجود در سطح زندگی و میزان پیش‌رفت‌های بشر، قاعده و قانون برای زندگی وضع کنند. به صورت کلی می‌شود ادعا کرد که طبقه روحانیت، در قسمت تعامل با جهان جدید، شدیداً دچار مشکل می‌باشند. اما نکته‌ی آزار دهنده‌ی این قضیه در این است که طیف مذکور مشکل‌شان با جهان مدرن را صرفاً در حد مشکل فردی نمی‌بینند بل دوست دارند این مشکل را در حوزه عمومی نیز تسری بدهند. من این‌جا جسارت به خرج می‌دهم، و به اصطلاح خود روحانیون، غیبت یک برادر مسلمان و روحانی خود را می‌کنم تا شاهد و مثال اندک در همین زمینه آورده باشم: چند شب قبل در یکی از مساجد بغل گوش‌مان ملا امام مسجد از یک امر آخرالزمانی حرف می‌زد و خودش بلند بلند در حضور عموم می‌گریست. ادعای برادر روحانی ما این بود که می‌گفت دیشب در یک مکان عمومی دیدم که برادران مؤمن و مسلمان شیعه‌ی ما به جای این‌که عبادت کنند همه با هم پای تلویزیون نشسته و به موسیقی گوش می‌دادند. و به تعقیب این حرف‌هایش فوراً علاوه کرد که ما همه داریم با تیر به قلب امام زمان خود می‌زنیم. من در همان زمان داشتم به هم‌خوانی‌های آن ملا امام مسجد با گروه‌های چون داعش و طالب فکر می‌کردم. حالا ممکن است این مثال اصلاً مورد نداشته باشد اما در هر صورت من معتقدم که تا زمانی که با طبقه روحانی افراطی سر و کار داشته باشیم، آن‌هم با کسانی که خواهان نابودی تلویزیون و موارد از این دست می‌باشند، هرگز نخواهیم توانست به درکی درست از وضعیت ما در جهان کنونی دست بیابیم. از این است که می‌گویم جمع‌بندی روحانیت و مدرنیته دشوار است و این گروه در قسمت سازگاری و تعامل با جهان مشکل عمیق دارند.

یاد داشت پیش‌رو یک پیش‌فرض دارد که ادعای نهفته در درون متن را جهت می‌دهد. پیش‌فرض مورد نظر این است: روحانیت مطلقاً با مدرنیته و جهان مدرن ناسازگار نیست؛ تعدادی از روحانیون نه تنها با علم و مسائل خلق‌شده در جهان جدید مخالف نیست بل با آن هم‌خوانی هم دارند و مشوق بشر در این راه اند. از این‌رو وقتی در این‌جا روحانیت نقد می‌شود - البته از وجه سلبی - این مسئله را نمی‌توان نا دیده گرفت که تمام روحانیون در این مسئله دخیل نمی‌شود. ادعای متن اما این است که اکثریت روحانیون (خصوصاً آن‌هایی که در جمع افراط‌گرایان و بنیادگرایان قرار می‌گیرند) قاعدتاً با جهان مدرن و مسائل آن ناسازگار و تلیفیک ناشدنی اند، درکنار این‌که مسئله نیازمندی بشر - خصوصاً عوام - به دین همواره در ذهن ما جاری بوده است. آن‌چه از پی می‌آید همین گروه آخری (روحانیون افراطی) را نشانه رفته است. امید است خواننده‌ی آگاه بر مسئله از قضاوت سطحی و عجلانه پرهیز کند. و این نکته را هم تا یادم نرفته تذکر بدهم که مخاطبان، با درکی که از کردار و اندیشه‌های محقق کابلی دارند، می‌توانند این متن را در همان نسبت بسنجند.

وقتی که اصطلاح روحانیت را در کنار مدرنیته قرار می‌دهیم به لحاظ معنایی کم و بیش با یک وضعیت متناقض‌نما مواجه می‌شویم، زیرا اصولاً روحانیت بیشتر اتکا به سنت و باورهای دینی دارد در حالی‌که مدرنیته عبارت از جهان جدید، علمی و تخصصی‌شده می‌باشد که قاعدتاً جایی برای سنت در آن باقی نمی‌ماند. و اتفاقاً همین که می‌بینیم که مدرنیته - چه به صورت عمدی و چه به صورت طبیعی - روحانیت را از دایره معنایی خودش خارج می‌سازد زمینه‌ساز اختلافات و حملات تروریستی و بنیادگرایانه می‌شود که در نهایت زیست‌جهان آدمیان را متزلزل و ناپایدار می‌سازد. دنیای مدرن دنیایی است که علم، تخصص‌گرایی، تکنالوژی و موارد از این دست بر آن حکم‌روایی دارد اما روحانیت ذاتاً با این موارد ناهم‌خوان است. تلاش می‌رود تا در همین زمینه که روحانیت در قسمت تعامل با دنیای جدید نا موفق است اندکی این بحث گسترش داده شود.

روحانیت، اقتدار و صلاحیت خود را کلاً از دین می‌گیرد (گرچند ممکن است بعضی افراد در همین زمینه خودشان را اندکی مستقل از دین احساس کنند). اما باورهای دینی آن چیزی نیست که علم و تکنالوژی امروز در جهان مدرن از آن حرف می‌زنند. روحانیون و عالمان دینی که تلاش می‌کنند تا پیش‌رفت‌های علمی را بر اساس متون دینی توجیه کنند جز طبقه‌ی درمانده، بیچاره و بیگانه با تفکر بیش نیستند. کم نیستند تعداد افراد دینی و جزم‌گرای که کلاً پیش‌رفت‌های علمی را برگرفته از متون دینی چون قرآن و احادیث می‌دانند، اما واقعیت این است که علم هیچ‌گاه به چنین متونی توجه ندارد. روش علم روش تجربی است و بنا بر این هیچ‌گاهی دامن تجربه را به جای تفسیر و کنکاش در متون دینی رها نمی‌کند. مهم‌تر از این اما این‌که طبقه روحانیت به جای این‌که به «تفکر» ارجحیت قابل شوند به «تقلید» ارزش قابل اند. بهتر است در همین زمینه از مقاله «روشن‌گری چیست؟»ی امانوئل کانت بهره ببریم تا موضوع روشن‌تر شود تا امر تفکر (که به روشن‌گری می‌انجامد) و امتناع تفکر و روحانیت‌گرایی (که به بنیادگرایی و توسل به سنت و دین می‌انجامد) چگونه از هم متمایز می‌شود.

کانت، در همان ابتدا می‌نویسد: «روشنگری همانا بدر آمدن انسان است از حالت کودکی‌ای که گناهش به گردن خود اوست. کودکی یعنی ناتوانی از به کار گرفتن فهم خود بدون راهنمایی دیگران و اگر علت این کودکی نه فقدان فهم، که نبود عزم و شجاعت در به کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگران باشد، گناه آن به گردن خود انسان است. شعار روشنگری این است: جسارت آن را داشته باش که فهم خود را به کارگیری!». واضح است که از این قطعاً، در زمینه روشنگری، می‌شود تفسیر بیشتر بیرون داد اما عجلاناً ما در این‌جا روشن‌گری را با مدرنیته یکی فرض می‌کنیم. در این صورت مشخص است که روحانیت نه با تفکر (به معنای اکادمیک و علمی‌اش) سر و کار دارند و نه جرأت تفکر-ورزی را دارند، چه آن‌که روحانیت بیش از آن‌که با مواردی چون تفکر و اندیشه سر و کار داشته باشند با مواردی از قبیل تکفیر، گمراه شدن و موارد از این دست سر و کار دارند و پرداختن به مهم‌ترین مسایل را فقط به خدا و دین حواله می‌دهند. روشن است که به زعم روحانیون کسی که در مواردی از قبیل آغاز و انجام جهان، وجود و عدم وجود خدا و موارد شبیه آن تحقیق می‌کنند و یا به متون دینی باور ندارند کافر مطلق اند و از این‌رو سزاوار اعدام است و از دایره انسانیت خارج. شاهد مثال عینی در این زمینه گروه‌های تندرو مذهبی اند که کلاً



صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه  
مدیر مسئول: حسن رضا خاوری، ۰۷۷۴۱۵۴۴۷۴  
معاون مدیر مسئول: عباس اسدیان  
سر دبیر: محمدواثق حسینی  
مدیر اجرایی: آرزو رضایی  
هیئت تحریریه: محمد سرور جوادی، عبدالرحیم اخلاقی، علی جوادی، انور رحیمی، جواد فلسفی، محمد علم عرفانی، صغرا عطایی و هادی باهنر  
صفحه آرا: نسیم وکیلانی  
دفتر مرکزی: بامیان، دشت عیسی خان، روبروی مسجد رسالت  
مراکز توزیع: بامیان، کابل، بلخ، هرات، پروان، غزنی، غور و دایکندي  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۰ افغانی



بنیاد اندیشه  
تأسیس ۱۳۹۴

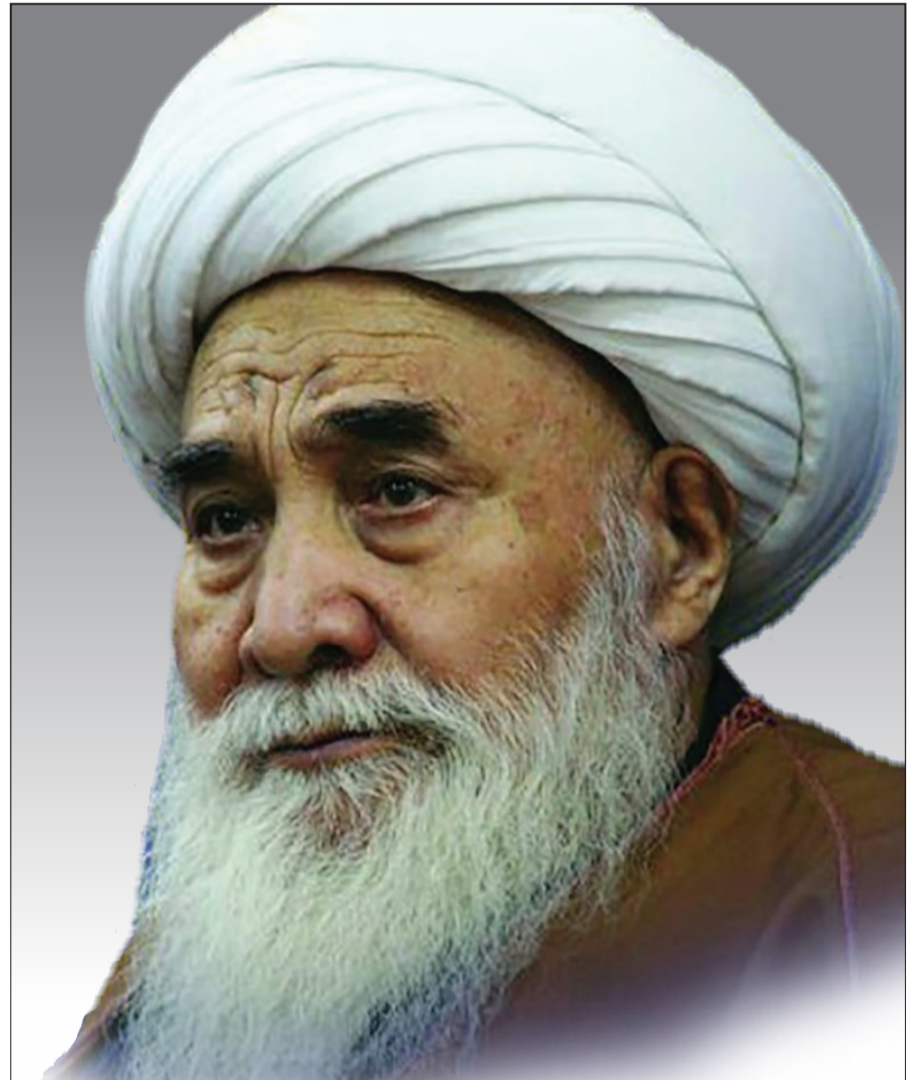


سه شنبه \* ۲۸ جوزا ۱۳۹۸ \* سال دوم \* شماره دهم

# مرجعیت

## واحياء امر اجتماعي در جامعه هزاره

از آن خود کردن مرجعیت مذهبی که ریشه در تاریخ هزار ساله شیعه دارد به خودی خود منزلت اجتماعی هزاره‌ها را تا حد قابل قبولی بدان‌ها بازمی‌گرداند. بازگشت منزلت اجتماعی هزاره‌ها نوعی بازگشت به گذشته است. در میدان جامعه بود. بازگشت هزاره در میدان جامعه و تولید امر اجتماعی صفحه‌ی تاریخ افغانستان را تغییر داد. صفحه‌ی جدیدی که واکنشی شد امکانات فراوانی پیش روی تعامل و ترابط نیروهای مؤلف و قدرت‌ساز قرار داد. جامعه هزاره با خلق این صفحه از منزلت اجتماعی برابر با دیگر جوامع مذهبی هم‌تا برخوردار گردید.



دکتر محمدصادق ابراهیمی (دکترای فلسفه)

۴. افغانستان کنونی به عنوان بخشی از قلمرو جهان اسلام نیز خواهی نخواهی معروض این آشفتگی‌ها و پریشان‌حوالی‌ها قرار گرفت. تأسیس جغرافیای سیاسی کنونی افغانستان بر اثر موج دولت-ملت‌سازی جدید، گسسته‌ها و حفره‌های زیان‌بار و ویرانگری را در عرصه‌ی اجتماعی به بار آورد. نخستین پی‌آیند آن برای جامعه‌ی شیعه (هزاره) قتل و کشتارهای پی‌درپی و رنج‌ها و محنت‌های پر شمار و هولناک بود. تجارب ناگوار به‌طور مداوم روی می‌دادند. زنجیره‌ی تجربه‌های پرشتاب و هولناک نسل‌کشی، حذف و سرکوب به تدریج موجب اضمحلال و فروپاشی اجتماعی جامعه هزاره در سطوح و لایه‌های مختلف شد. بر اثر این فروپاشی اجتماعی، جامعه هزاره تبدیل به یک جامعه گسسته، مستأصل و خالی از نیروهای مؤلف و جامعه‌ساز شد. فقدان طولانی‌مدت نیرو/توان‌های فعال و ایجابی، کم‌کم زمینه فعلیت‌یابی نیرو/توان‌های منفعل و قدرت‌سوز را فراهم آورد. محصول برهم‌کنش این نیرو/توان‌های سلبی، فضاهای جمعیتی تهی از عناصر اجتماعی را در عرصه جامعه شکل‌بخشی و سامان‌دهی کرد. سوژه‌های اجتماعی از حالت جمعی و مترکم به حالت پراکنده و سوژه‌های منفرد تغییر وضعیت یافتند. در نتیجه، بنیان‌های اجتماعی از اساس دچار ازهم‌گسیختگی شدید معنایی شده و شیرازی جامعه به عنوان یک کل از بنیان فروریخت. روزگار تباهی و فروریختگی نیز حدود یک قرن به درازا کشید. چندین نسل به مفاک سیاسی فرورفت و دیگر هرگز سربرنیارود. این وضعیت تا آغاز دوره جهاد و مبارزات اسلامی مردم افغانستان ادامه پیدا کرد. با آغاز مبارزات رهایی‌بخش مردم مسلمان افغانستان در دهه‌ی پنجاه شمسی از یک وجهه نظر ایجاد ترک و پیدایش شکاف بر دیواره‌های ضخیم و زمخت ازهم‌گسیختگی اجتماعی نیز پدیدار شد. نیروهای گسسته‌ازهم و منفعل اجتماعی، نسبت تازه اما مؤلف و آفرینشگری را با خود و دیگر نیرو/توان‌ها برقرار کردند. برهم‌کنش جدید نیرو/توان‌ها، هیچ چیزی نبود مگر بیان یک وضعیت: زایش و تولید امر نو. تولد امر نو محصول هم-آمیزی توان‌ها و عناصر برساننده‌ی آنان بود که به صورت زنجیره‌وار از زهدان جامعه رها شده و در ارتباط و پیوند با یکدیگر قرار می‌گرفت. این هم‌آمیزی توان/نیروها بر صفحه جامعه، دو لایه/سویه عمده داشت: (۱) سویه سیاسی و تاکشایی نیرو/توان‌های مردم در میدان قدرت: (۲) سویه اجتماعی و تاکشایی نیرو/توان‌های مردم در میدان جامعه. نخستین سطح هم‌آمیزی نیرو/توان‌های مردم در سنگرهای مبارزات نظامی و سیاسی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان به رهبری رهبر شهید عبدالعلی مزاری رحمة الله علیه لایه‌گشایی و بازلایه‌گذاری/تأسیس/ابداع شد. (ر. ک: علی امیری، احیای امر سیاسی، در کتاب: مزاری و منطق مقاومت) دومین سطح هم‌آمیزی نیرو/توان‌های مردم، خودش را در اعلام مرجعیت دینی مرجع فقید حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی، رحمة الله علیه، به بیان درآورد.

۵. هم‌آمیزی نیروهای مؤلف و زایا به قصد ابداع یا آفرینش امر نو به ناگزیر روی همان صفحه یا میدانی شکل می‌گیرد که از قبل در آن موجود بوده‌اند. به دیگر بیان، نیرو/توان‌های پسین همواره از دل ارتباط با نیرو/توان‌های پیشین خلق و آفریده می‌شوند. وقتی نیروهای پراکنده در یک نسبت مونثاتی جدید قرار می‌گیرند، صورت‌بندی تازه‌ای از حالت و چپش‌شان پدید می‌آید و این به نوبه‌ی خود منجر به ابداع و تولید وضعیت جدید می‌شود. ازهم‌گسیختگی منفعلانه‌ی نیرو/توان‌های جمعی هزاره در بیش از یک سده‌ی گذشته بی‌انگیزه فقدان مفرط امر اجتماعی در میان آنها بود. هیچ میدان/فضای اجتماعی در سطح جامعه برقرار نشده بود که بتواند قدرت بازآفرینی مردم بیاورد. ناتوانی هزاره‌ها از بازتولید خودشان در روابط و مناسبات اجتماعی و قدرت بیش از آنکه معلول ناتوانی فردی باشد، معلول ناتوانی ساختاری و اجتماعی بود که ریشه در سرکوب و طرد همه‌جانبه‌ی آنان داشت. فضای یأس و خودناباوری اجتماعی برجای‌مانده از سرکوب‌ها، عملاً فاقد فضا و امکانی برای صورت‌بندی و نمایش خود به عنوان موجودات جامعه‌مند و برخوردار از قلمرو اجتماعی معین ساخته بود. قلمرو جامعه، از حضور هزاره‌ها به شکل ساختاری تهی و قلمروزدایی شده بود. وجود اجتماعی هزاره، در حد آستانه‌نشین عرصه‌ی امر اجتماعی تنزل یافته بود. سکونت در درون امر اجتماعی برای هزاره‌ها مستمع و حتی ناممکن شده بود. به همین دلیل، هرگونه حس تعلق و تملک نسبت به امر اجتماعی در وجود هزاره زوال یافته بود. وضعیت بدان حد رقت‌انگیز شده بود که او خود نیز خودش را صرفاً در مقام یک آستانه‌نشین و بیرون از عرصه‌ی اجتماع بازشناسی و کدگذاری می‌کرد. بر همین اساس، حضور او در عرصه‌ی اجتماع حتی در کنار هم‌تایان مذهبی‌اش نیز حامل حضور برابرانه و برادرانه قلمداد نمی‌شد. به رغم اینکه حاصل دست‌رنج‌اش برای دیگران همواره به مثابه‌ی ران ملخ تحفه‌ی سلیمان، تلقی به قبول می‌شد اما او خود از دستاورد دیگران هرگز بهره‌ای نداشت. او حتی اگر در کسب فضایل معنوی و نظری سرآمد همگان می‌شد، نظرش اما باز هم فاقد وجهه و اعتبار علمی و معنوی قلمداد می‌شد. صرفاً به این دلیل که هیچ جایگاهی در قلمروی امر اجتماعی برای او بازتعریف نشده بود. او به رغم اینکه بار همگان را بر دوش می‌کشید اما وجودش و خودش همچون باری بر دوش دیگران تصویرپردازی می‌شد. در یک جمله، هستی او در حد یک هستی طفیلی روایت شده بود که همواره بایستی زیر سایه‌ی عنایت کس یا کسانی آستانه‌نشینی‌اش را بگذراند، نه بیشتر.

درون چنین وضعیت اسفناک و رقت‌باری است که دال مرجعیت مرجع فقید حضرت آیت الله العظمی کابلی رحمت الله علیه می‌تواند چنان طلسم‌گشای وضعیت و اکتش‌گرایانه‌ی نیروهای منفی نسبت به امر اجتماعی تلقی به قبول گردد. از آن خود کردن مرجعیت مذهبی که ریشه در تاریخ هزار ساله شیعه دارد به خودی خود منزلت اجتماعی هزاره‌ها را تا حد قابل قبولی بدان‌ها بازمی‌گرداند. بازگشت منزلت اجتماعی هزاره‌ها نوعی بازگشت به گذشته است. در میدان جامعه بود. بازگشت هزاره در میدان جامعه و تولید امر اجتماعی صفحه‌ی تاریخ افغانستان را تغییر داد. صفحه‌ی جدیدی که واکنشی شد امکانات فراوانی پیش روی تعامل و ترابط نیروهای مؤلف و قدرت‌ساز قرار داد. جامعه هزاره با خلق این صفحه از منزلت اجتماعی برابر با دیگر جوامع مذهبی هم‌تا برخوردار گردید. بر روی همین صفحه است که هزاره‌ها برای نخستین بار در دنیای معاصر واجد جغرافیای اجتماعی منحصراً به خود می‌شود؛ بهره‌مند از تئوریه دینی و فرهنگی می‌شود که می‌تواند با تکیه بر آن در تعاملات علمی و فرهنگی هم‌پای دیگر مدعیان حضور مساوی داشته باشد؛ حدود و مرزهای اجتماعی‌اش را از حیث معنوی با یک سنت هزار ساله علمی و معنوی پیوند می‌زند. مرجعیت مذهبی هزاره از آنجا که نیابت عامه امام زمان را با خود حمل می‌کند تبدیل به تکیه‌گاه و پشتیبان معنوی مستحکم منزلت اجتماعی هزاره‌ها می‌شود. به راستی که درست فرمود امام موسی بن جعفر علیه السلام: مؤمن فقیه، دژ مستحکم جامعه‌ی اسلامی است.

۱. «مرجعیت» یک نهاد دینی است که در تاریخ شیعه ریشه دارد. صورت‌بندی کنونی آن اما محصول ضرورت‌های معرفتی، اجتماعی، سیاسی و معنوی جامعه تشیع در دوره متأخر است. از حیث تباری، خاستگاهش به نظریه‌ی «امامت» بازمی‌گردد. تئوری امامت در برابر نظریه خلافت است. در این تئوری، امام پیش از آنکه جانشین پیامبر در امر سیاست باشد، وارث علم پیامبر و ادامه‌دهنده‌ی راه او در امر هدایت است. شیخ مفید در این باب گفته است: امام کسی است که ریاست الهی و فراگیر در امر دین و دنیای مؤمنین را بر عهده دارد. بر پایه‌ی چنین رسالت و جایگاهی، ائمه شیعه به‌رغم انزوای سیاسی اما همواره زعامت دینی و معنوی مؤمنین را بر عهده داشتند. برای رفق و فترق بهتر امور دینی و دنیوی شیعیان سیستم سلسله‌مراتبی مدیریتی تحت عنوان نظام وکالت تأسیس کردند. در این سیستم مدیریتی، شاگردان مکتب اهل بیت به عنوان علماء، وکلاء و ائمه علیهم السلام مسایل دینی را تبیین و ترویج و وجوهات، ذکوات، صدقات و امور حسبه را مدیریت می‌کردند.

۲. در عصر غیبت کبری، تئوری «نیابت عامه» به عنوان تئوری مکمل نظریه امامت، از سوی عالمان و اندیشمندان طراز اول جامعه شیعه و بر اساس روایت مأثور از امام معصوم مطرح شد. بر پایه‌ی این تئوری، عنوان نائب عام امام زمان، به عالمان دینی اطلاق می‌شد که همزمان چندین ویژگی را واجد بودند: اجتهاد، تقوی و عدالت. علمی که به ملکه اجتهاد دست یابد و به میزان لازم از ورع، خودکنترلی و عدالت برخوردار باشد می‌تواند در غیاب امام معصوم، مسند و جایگاه او را از آن خود نموده و جامعه‌ی شیعه را هدایت و مدیریت کند. این تئوری نیز همپای تحولات تاریخی و اجتماعی و به اقتضای زمان، دگرپذیری‌های متعددی را تجربه کرد. سرانجام تئوری مرجعیت دینی، در پی تحولات دو سده اخیر به عنوان صورت تحول‌یافته‌ی تئوری نیابت عامه بروز و ظهور یافت. بر این اساس، مراجع کنونی تقلید شیعه در حقیقت همان نایبان عام امام زمان اند که به نیابت از حضرتش عهده‌دار مسند افتاء و تدبیر امور شیعیان را بر عهده دارند.

۳. به دلیل فقدان دولت و نظام سیاسی متکی به خود، در جوامع شیعی، سرنوشت مرجعیت نیز همچون کلیت جامعه، تاکنون دچار آشفتگی‌ها و افت‌وخیزهای فراوانی شده است. در پیدایش این آشفتگی‌ها هم عوامل بیرونی تأثیرگذار بوده است و هم عوامل درونی. فشارهای سیاسی دستگاه حاکم بر شیعیان در دوره‌های مختلف و فقدان بینش سیاسی به دلیل عدم حضور در میدان سیاست و قدرت، شاید بتوان از عمده‌ترین دلایل نارسایی‌ها و آشفتگی‌های نهاد مرجعیت دینی به حساب آورد. چنان‌که ظهور رویکرد نص‌گرایانه و خردستیز جریان‌های اخباری‌گری را می‌توان به عنوان عمده‌ترین دلایل درونی آشفتگی‌های مذکور به حساب بیاوریم. در این میان اما تلاش بی‌وقفه و مستمر عالمان و مجتهدان طراز اول شیعه با تکیه بر میراث پر بار حوزوی علمیه نجف اشرف در دوره‌ی متأخر موفق شدند با عقب زدن موج تخریب‌گرایانه‌ی تفکر اخباری‌گری، اجتهاد و نهاد مرجعیت را به عنوان میراث علمی و معنوی مذهب شیعه حفظ و بازسازی نمایند. از آنجا که این تلاش‌ها توأم بود با غیاب امر سیاسی از یک سو و ورود تحولات دنیای جدید در کشورهای اسلامی از سوی دیگر، نارسایی‌ها و کاستی‌های تازه‌ای را نمایان کرد که بیانگر ناسازگاری ساختار سنتی مرجعیت دینی، با جوامع جدید شیعی بود. جوامع جدید شیعی که در پی ظهور دولت‌های استعماری و پسااستعماری ملی با ورژن‌های مختلف ناسیونالیسم در درون کشورهای اسلامی و گسسته از شیعیان دیگر کشورها شکل گرفته بود. ظهور دولت‌های شبه‌ملی و ناسیونالیسم پسااستعماری در کشورهای اسلامی خواهی نخواهی آشفتگی‌های سیاسی و ازهم‌گسیختگی نظام زندگی را در پی داشت. ارزش‌های سیاسی، علمی، فرهنگی و اجتماعی مسلمانان تا حد زیادی دچار دگرپذیری‌های شدید گردید. متعاقب آن، گاهی جنگ‌ها و نزاع‌های خونین و خانمان‌سوز توأم با طرد، حذف و سرکوب پدید آمد.

\* نشریه‌ی سیمای خرد تنها مسئولیت مطالب منتشره در سرمقاله را می‌پذیرد، و مسئولیت دیگر مطالب تنها بر عهده‌ی نگارندگان آن‌ها است. همچنین این نشریه از انتشار تمامی مقالات و دیدگاه‌های انتقادی، در حوزه مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی استقبال می‌کند. علاقمندان می‌توانند مقالات خود را از هشتصد الی هزار و دوصد کلمه به آدرس ذیل ارسال دارند: khawari87@gmail.com